

پایه‌های عشق

منی‌خزل

صفحه فیا و شناسنامه

## □ سخنی با خواننده

سلام! سلامی چوبوی خوش شکوفه‌های بهارنارنج! مفتخرم که مجموعه‌ی "پا به پای عشق" را تقدیم می‌کنم.

این کتاب یادگار تپش‌های قلبی است که به یاد دوستان به ترانه بدل شد. ثمره شیرین لحظه‌هایی است که در زندگی بسیار تلخ می‌نمود. لحظه‌های تنهایی و انتظار.

در دوره‌هایی از عمرم در شرائطی قرار می‌گرفتم که سکوت و انتظار، روحیه‌ام را ضعیف می‌کرد. معلم بودم و در فصل امتحانات پایان ترم به حضور الزامی در جلسات امتحان به عنوان مراقب مبتلا می‌شدم!

حدود دو سال از مادرم که اسیر بستر شده بود پرستاری کردم و اکثراً برکنار تخت او بسر می‌بردم. اوائل تسبیح به دست داشتم و



دعاهایم را می‌شمردم! بعد از مدتی فکر کردم به جای تکرار یک مطلب، خوب است از خود یادگاری بدیعی باقی گذارم. یادگاری در نوع خود کمیاب. وقتی در نیمه‌های شب به یاد خوبی دوستان و محبوبان خود می‌افتادم و یا از آزارهای ناآگاهانه اطرافیان دل شکسته می‌شدم، از آن جا که نمی‌توانستم نابه‌هنگام با آنها تماس بگیرم و حرف دلم را برایشان بگویم قطعاتی کوتاه پیام گونه به سبک شعر برایشان می‌نوشتم. اغلب در بیان خوبی بندگان خدا بود. این کار چند فایده داشت: اول آن که خود شکرانه‌ای بود از حضور آنها در زندگی، دوم آن که خودش نوعی تسبیح حق گفتن بود بدون تکرار و به زبان مادری، سوم آنکه با فرستادن پیام‌های تربیتی و سازنده به دیگران، خیر را جاری می‌کردم، زیرا به ارتباط قلبی و اثر دعا عمیقاً اعتقاد داشته‌ام.

سعی کردم تا با مانا کردن نامشان خدمت فرهنگی دیگری انجام دهم. از این روی لحظه‌های تلخ انتظار و اضطراب را به فکر یاران چراغان می‌کردم.



کوشش می‌کردم با تمرکز بر روی حروف نامشان مصراع‌هایی را بنویسم. مجموعه‌ای آموزنده، ذوق‌انگیز و در عین حال کم نظیر پدید آمد. یادگار سالیان، سکوت‌هایی که پر از حرف و نیروی نهفته بود.

این اثر را کمیاب خواندم، از این جهت که از نادرترین و قدیمی‌ترین روش سخن‌گویی به نام "شعر مُوشح" در بیان اندیشه استفاده شده است. ویژگی دیگر این مجموعه این است که نشان می‌دهد افرادی صمیمی و پر محبت تا چه حد می‌توانند در نقش یک قهرمان، یا فرشته، وگی خدا و یا پیام‌آور در زندگی دیگران نقش‌آفرین باشند.

جا دارد از همه قهرمانانی که داستان زندگی‌شان باعث شده تا این جنگ بوجود آید تشکر کنم. یارانی که جای پای عشقشان راهنمایی برای نکو جویان شد.

در تعریف شعر گفته‌اند که صور خیال در آن یکی از نقش‌های عمده را دارد. خواهی دید که صور خیال را به صور اندیشه بدل کرده‌ام. شعر بیان احساس است با آهنگ دل. ممکن است در قسمت‌هایی وزن و



قافیه کنار گذاشته شده باشد ولی آهنگ در بیان شعر وجود دارد. پیشنهاد می‌کنم اگر نمی‌توانید در مرتبه اول شعر را با آهنگ بخوانید آن را دوباره از نظر بگذرانید تا آهنگین شود. سعی کرده‌ام مطالب را از زاویه‌هایی بازگو کنم که بیان آن تازگی داشته باشد.

از آنجا که ما در دنیایی از اسماء زندگی می‌کنیم، جمع‌آوری یک دنیا مطلب! برای من امکان‌پذیر نبود پس این کار هنری همیشه کاری ناتمام ولی کوششی بی‌شائبه باقی می‌ماند.

ویژگی این کتاب این است که قهرمانهایش مردم عادی هستند که موثر واقع شده‌اند.

این شعرها از نظر تعداد بیت‌ها و از نظر شروع کلمه هر بیت محدود بود بنابراین بیشتر از نوع شعرهای کوششی است تا جوششی !! سه پیش آمد مرا بر آن داشت که هر چه زود تر این مجموعه را با وجود نقصش منتشر کنم. حدود سال هشتاد دست نویس آن را که تعداد کمی شعر داشت به حضور استاد بزرگم زنده یاد روان شاد

سخنی با خواننده ... ۷



دکتر علی گل‌زاده بردم و ایشان یک سری اسامی دیگر را به عنوان پیشنهاد برایم نوشت. اسمها بیشتر اسم مصدر یا اسمهای عامی بود که در زندگی اکثر مردم نقش پیدا می‌کرد مثل همسری، رهبری، و... در آخر کتاب هم چند خط شعر که با الهام از نام خودم بود "منی" که در دیکته فارسی آن به صورت "منا" نوشته می‌شود، مرقوم فرمود. شاید باور نکنی این سه خط برایم از هر نمره بیستی با ارزش‌تر شد. به نوعی فکر کردم که استاد از اثرم خوشش آمده. ایشان بدن ناتوان خود را در دی ماه هزار و سیصد و هشتاد و هشت ترک کرد. سعی کردم آثاری که در بوجود آمدش نقش داشت به عنوان زکات آشنایی‌ام در اختیار بگذارم و خیراتش را به جریان بیندازم. دلیل دیگر این بود که من بازنشسته شدم و فکر کردم که بهترین فرصت است تا نگاهی به گذشته داشته باشم و خاطراتم را با چراغانی کردن به نظر دیگران برسانم. سوم حادثه‌ای که مرا برای تعجیل در ارائه مطلب تشویق کرد، نقش آفرینی یک لخته خون بود!



یکی از دوستان بسیار عزیزم بینایی یک چشم خود را در اثر عارضه‌ای در شبکیه چشم از دست داد. در بهمن ماه سالی که استاد از دنیا رفت، قسمتی از دیواره شبکیه این حقیر هم در اثر پاره شدن رگی در چشم فروریخت و لخته‌ای باعث شد که عصب بینایی یک چشم صدمه اساسی بخورد. گویی جهان برای من هم پیام داشت: بدون استاد نمی‌توانی چیزی را به شکل واقعی ببینی. وقتی دوستانم از این مصیبت خبردار شدند یکی از آنها که بسیار متأسف شده بود پیشنهاد کرد که با هم به نزد متخصصین برویم. امان از بازی روزگار! او که قرار بود بعد از تعطیلات نوروز هشتادونه هم دیگر را ببینیم، در ششم فروردین در اثر سگته قلبی از دنیا رفت. می‌بینی چرا گفتم بازیگری یک لخته مسیرم را عوض کرد. بعد از او هر لحظه احساس کردم که دارم می‌میرم. این احساس را تصحیح کردم. خود را متقاعد کردم به جای فکر کردن به مردن، ذهن خود را بر رفتن ولی باقی گذاردن متمرکز کنم. آن شد که سعی کردم آثار خود





را یک بار دیگر از نظر بگذرانم و تقدیم علاقه‌مندان کنم. البته اگر  
لخته‌ها اجازه دهند!

دو صفحه اول این مجموعه را به عنوان مقدمه با شعر استادم  
که خود دعایی داشت و تکلیفی برای همه ایجاد می‌کند، شروع  
می‌کنم. برای آشنایی با او می‌توانید به کتاب "دانه‌های تسبیح" از  
این جانب رجوع کنید. او علاوه بر این که دکترای خود را در رشته  
حقوق از دانشگاه سوربن فرانسه گرفته بود، یکی از مجتهدین طراز  
اول و از مبارزین در برابر عوامل جهل و ستم شناخته شده است.  
همین است که شش خط شعر او را لوح افتخار کرده‌ام. بقیه اشعار  
بر حسب ترتیب حروف تقدیم می‌شود.

این کتاب را برای سالیان "جای پای عشق" می‌خواندم وقتی به  
یادداشت‌های استاد نگاه کردم دیدم زیر آن با مداد نوشته‌اند، "پا به پای  
عشق" راستی را که نامی است بسیار زیبا و رسا.

در پایان از این که این کتاب را به دست گرفته‌ای و می‌خوانی خدا

۱۰ ... پا به پای عشق



را شکر می‌کنم و امیدوارم مطالبی انگیزنده برایت داشته باشد.  
هنگام بازخوانی و یا خواندن این کتاب لبخند از لبانم هرگز محو  
نشد برایت آرزو می‌کنم تو هم آن را با تبسم بخوانی.  
تصمیم دارم برای تکمیل این اثر لوحی تهیه نمایم، شرحی مختصر  
از اثر صاحب نامها بر دل و جانم بازگو کنم و شعر را بخوانم و تقدیم  
خوبان کنم .

التوفیق من الله  
خدا یارت  
منی خزعل بعلبکی  
خرداد ۱۳۸۹، تهران، ایران  
[www.monakhazal.com](http://www.monakhazal.com)

سروده زنده یاد روان شاد استاد علی گل زاده

مُنی

م	مُنی دارای استعداد و کوشاست
ن	نوا دارد ولی کوهمنوایی؟
ا	الا یا ایها الناس ادرکوها اُنصروها

ترجمه خط سوم که از خدا می‌خواهم همیشه "خط سوم" بماند! چنین است: ای مردم او را درک کنید، یاری‌اش کنید.



سروده زنده یاد استاد علی گل زاده

مُنَا

ما را تو کردی مهربان با هم، بکن باز هم	م
نا گفته‌ها را گفته‌ای اما بگو باز هم	ن
آگاه کردی نسل نو، آغاز کردی طرح نو، درده دگر آواز هم	ا



# فہرست

۳۸.....	استاد	۲۵.....	آب
۳۹.....	اسرائیل (۸۵/۵/۲۱)	۲۶.....	آبتین
۴۰.....	اسلام	۲۷.....	اُپرا وینفری <sup>۱</sup>
۴۱.....	اعظم	۲۹.....	احلام
۴۲.....	اعلیٰ حضرت	۳۰.....	احمد
۴۳.....	افسانہ	۳۱.....	اخلاق
۴۴.....	اکرم	۳۲.....	آرام
۴۵.....	آلاء	۳۳.....	آرشام
۴۶.....	الاغ	۳۴.....	آرمان
۴۷.....	الہہ	۳۵.....	آریا
۴۸.....	الہام	۳۶.....	آزادہ
۴۹.....	امامت	۳۷.....	اسب



۶۷..... پایا	۵۰..... امام زمان
۶۸..... پدر	۵۱..... امید
۶۹..... پری	۵۲..... امیر علی
۷۰..... پگاه	۵۴..... انسان
۷۱..... پلیس	۵۵..... انسیه
۷۲..... تابستان (تیر ۱۳۸۷)	۵۶..... انقلاب
۷۳..... تشکر	۵۷..... آوا
۷۴..... تعاون	۵۸..... ایران
۷۵..... توحید	۵۹..... باز نشسته
۷۶..... تینا	۶۰..... بتول
۷۷..... تولد	۶۱..... بدن
۷۸..... ثریا	۶۲..... بهار
۷۹..... ثمینہ	۶۳..... بهروز
۸۰..... ثنا	۶۴..... بهشته
۸۱..... جواد	۶۵..... بیژن
۸۲..... جوانہ	۶۶..... پانته آ





۱۰۰	..... حیوان	۸۳	..... جهاد
۱۰۱	..... خدیجه	۸۴	..... جهاندار
۱۰۲	..... خزعل (۱)	۸۵	..... جهاندار (۲)
۱۰۳	..... خزعل (۲)	۸۶	..... جهاننگلو
۱۰۴	..... خسرو	۸۷	..... جهاننه
۱۰۵	..... خواجوی	۸۸	..... حج (۱)
۱۰۶	..... خُمس	۸۹	..... حج (۲)
۱۰۷	..... دریا (۱)	۹۰	..... حزب الله
۱۰۸	..... دریا (۲)	۹۱	..... حسام الدین
۱۰۹	..... دریا (۳)	۹۳	..... حَسَن
۱۱۰	..... دشمن	۹۴	..... حسین
۱۱۱	..... دلارام	۹۵	..... حق
۱۱۲	..... دوست	۹۶	..... حکومت
۱۱۳	..... دُنیا	۹۷	..... حکیم
۱۱۴	..... دیبا	۹۸	..... حکیمی
۱۱۵	..... دی	۹۹	..... حوریه



۱۳۲	..... سپهر	۱۱۶	..... دین
۱۳۳	..... سپیده	۱۱۷	..... رادین
۱۳۴	..... ستاره	۱۱۸	..... رُز
۱۳۵	..... سجّاد	۱۱۹	..... رضا
۱۳۶	..... سروش	۱۲۰	..... رمضان (۱)
۱۳۷	..... سروین	۱۲۱	..... رمضان (۲)
۱۳۸	..... سعیده	۱۲۲	..... رود
۱۳۹	..... سگ	۱۲۳	..... روزبه
۱۴۰	..... سلاله	۱۲۴	..... روزه
۱۴۱	..... سلمان	۱۲۵	..... زندگی
۱۴۲	..... سمیرا	۱۲۶	..... زهرا
۱۴۳	..... سُمیّه	۱۲۷	..... زهره
۱۴۴	..... سوسک	۱۲۸	..... زینب
۱۴۵	..... سوده	۱۲۹	..... سارا
۱۴۶	..... سهیلا	۱۳۰	..... ساره
۱۴۷	..... سینا (۱)	۱۳۱	..... سبا



۱۶۵	شهرام.....	۱۴۸	سینا (۲).....
۱۶۶	شهرزاد.....	۱۴۹	سید.....
۱۶۷	شه صلاح الدین.....	۱۵۰	شادان.....
۱۶۹	رژیم.....	۱۵۱	شادی.....
۱۷۰	شها.....	۱۵۲	شاهرخ.....
۱۷۱	شهید.....	۱۵۳	شایسته.....
۱۷۲	شهین.....	۱۵۴	شبستری.....
۱۷۳	شیدا.....	۱۵۵	شبنم.....
۱۷۴	شیمان (۱).....	۱۵۶	شتر.....
۱۷۵	شیمان (۲).....	۱۵۷	شجاعت.....
۱۷۶	شیوا.....	۱۵۸	شراره.....
۱۷۷	صبا.....	۱۵۹	شروین.....
۱۷۸	صبر.....	۱۶۰	شکر.....
۱۷۹	صوره.....	۱۶۱	شکیبا.....
۱۸۰	صدف.....	۱۶۲	شمس دین تبریز.....
۱۸۱	ضحی.....	۱۶۴	شمسی.....



۱۹۸.....	عید	۱۸۲.....	طاها
۱۹۹.....	عید قربان	۱۸۳.....	طباطبایان
۲۰۰.....	غذا	۱۸۴.....	طلاق
۲۰۱.....	غزاله	۱۸۵.....	طلیعه
۲۰۲.....	غزل	۱۸۶.....	طهماسب
۲۰۳.....	فائزه	۱۸۷.....	عادل
۲۰۴.....	فاطمه	۱۸۸.....	عاطفه
۲۰۵.....	فراز	۱۸۹.....	عبادت
۲۰۶.....	فرید	۱۹۰.....	عبّاس
۲۰۷.....	فرح	۱۹۱.....	عدل
۲۰۸.....	فرحناز	۱۹۲.....	عرفان
۲۰۹.....	فرداد	۱۹۳.....	عزیزانم
۲۱۰.....	فردین	۱۹۴.....	عسل
۲۱۱.....	فرزین	۱۹۵.....	علم
۲۱۲.....	فرشید	۱۹۶.....	علی
۲۱۳.....	فرناز	۱۹۷.....	عنایت الله

فهرست ... ۲۱



۲۳۰	قرآن	۲۱۴	فرنام
۲۳۱	قمر	۲۱۵	فرونش
۲۳۲	کاظم	۲۱۶	فروغ
۲۳۳	کلثوم	۲۱۷	فرهاد
۲۳۴	کمال	۲۱۸	فربیا
۲۳۵	کورش	۲۱۹	فرید
۲۳۶	کوه	۲۲۰	فریده
۲۳۷	کیانا	۲۲۱	فریناز (۱)
۲۳۸	گاو	۲۲۲	فریناز (۲)
۲۳۹	گرانپایه	۲۲۳	فطر
۲۴۰	گره	۲۲۴	فوزیه
۲۴۱	گل زاده	۲۲۵	فهیمه
۲۴۲	گلنار	۲۲۶	فیروزه
۲۴۳	گلنوش	۲۲۷	قاضی
۲۴۴	گوساله	۲۲۸	قانون
۲۴۵	گوسفند	۲۲۹	قدسیه



۲۶۳	..... مرگ	۲۴۶	..... لادن
۲۶۴	..... مریم	۲۴۷	..... لادن
۲۶۵	..... مسیح	۲۴۸	..... لادن
۲۶۶	..... مصطفی	۲۴۹	..... لاله
۲۶۷	..... معاد	۲۵۰	..... لبنان
۲۶۸	..... معصومه	۲۵۱	..... لیلا
۲۶۹	..... معلّم	۲۵۲	..... لیلة القدر
۲۷۰	..... معین	۲۵۳	..... مادر
۲۷۱	..... ملیحه	۲۵۴	..... ماهواره
۲۷۲	..... منصوره	۲۵۵	..... متحدین
۲۷۳	..... منیر	۲۵۷	..... محرّم
۲۷۴	..... مورچه	۲۵۸	..... محسن
۲۷۵	..... موسوی	۲۵۹	..... محمد
۲۷۶	..... موش	۲۶۰	..... محمود
۲۷۷	..... مولانا	۲۶۱	..... مدرسه
۲۷۸	..... مونا (۱)	۲۶۲	..... مرتضی



۲۹۵ .....	نماز (۱)	۲۷۹ .....	مونا (۲)
۲۹۶ .....	نماز (۲)	۲۸۰ .....	مهدی
۲۹۷ .....	نورا	۲۸۱ .....	مهران
۲۹۸ .....	نوروز (۱)	۲۸۲ .....	مهری
۲۹۹ .....	نوروز (۲)	۲۸۳ .....	مهشید
۳۰۰ .....	نوشین	۲۸۴ .....	مهیا
۳۰۱ .....	نهاد	۲۸۵ .....	مهین
۳۰۲ .....	نیوشا	۲۸۶ .....	میترا
۳۰۳ .....	وحیبه	۲۸۷ .....	نادره
۳۰۴ .....	وحیده	۲۸۸ .....	نازیلا
۳۰۵ .....	وطن	۲۸۹ .....	نبوت
۳۰۶ .....	ولی	۲۹۰ .....	ندا
۳۰۷ .....	هادی (۱)	۲۹۱ .....	نرگس (۱)
۳۰۸ .....	هادی (۲)	۲۹۲ .....	نرگس (۲)
۳۰۹ .....	هدی	۲۹۳ .....	نسیم
۳۱۰ .....	هدیه	۲۹۴ .....	نگین



۳۱۸.....	هوا.....	۳۱۱.....	هرمین.....
۳۱۹.....	هوشمند.....	۳۱۲.....	هستی.....
۳۲۰.....	یاسمن.....	۳۱۳.....	همسایه (۱).....
۳۲۱.....	یاسین.....	۳۱۴.....	همسایه (۲).....
۳۲۲.....	یوسف.....	۳۱۵.....	همسر.....
		۳۱۶.....	همکلاس.....
		۳۱۷.....	هموطن.....



آب

آ      آغاز هستی با تو، پیوند ماندن از تو  
ب      با تو آیم، مانم، شویم، با تو می‌زیم، با تو جاریم



## آبئین

آ	آسان تو مشو نومید
ب	بشکن تو سد توفیق
ت	تدبیر و تعهد ها، بهتر بنما تولید
ی	یک چند خدا جو شو، نیت فقطت توحید،
ن	نوری به دلت تابد، پر بار شود امید.



## اُپرا وینفری ۱

- ا افتادی و برپا شدی، بالا شدی و دست گرفتی
- پ پل بسته ای بر رود خروشان، به تماشا نشستی و نشاندی
- ر رفتار عجیبان و غریبان تو نمودی، با گفت و گویت چشم ما  
باز نمودی
- ا از قرن، و از قاره و از مرز گذستی، در واقع یک ستاره گشتی
- و ویرانی آباد نمودی، دلها ز غم آزاد نمودی
- ی یک زن و یک تیم، اثر بخش جهانی، در صفحه‌ی دلها تو  
بمانی
- ن نیروی تفکر، دوری ز تعصب، با کوشش خود ره را هموار نمودی
- ف فرهنگ ابر قدرتیان نقد زدی، خوبی اش تجلیل نمودی



ر روشنگری تو، افق دیده گشوده، فرجام عوض کرده، شادان بنموده  
ی یاد تو همیشه، در خاطر من جا، در قله‌ی شهرت، عقلت به تعالی



## احلام

ا	از غصه‌ی تو، غم ز حد شد
ح	حلمی که به کابوس بدل شد
ل	لولی گر <sup>۱</sup> مست حاکمت شد
ا	از آن، همه زحمت هدر شد
م	مبروک، که آوارگی از غمت بدر شد.

---

۱. لولی گر: سدام



احمد

اسیر جهل می‌کند رهبر سلطه جو تو را	ا
حکم به عقل بکن، مشو طعمه عنکبوت‌ها	ح
مکن اطاعت از زبون، جور به خود روا مدار	م
داد برس، عدل بخواه، بشو تو هم احمد ما	د



## اخلاق

- |   |   |
|---|---|
| ا | اصل هایی که تو را انسان کند                       |
| خ | خلق را رام تو، بر پیمان کند                       |
| ل | لطف و صبر و حزم را، هر کس که طبع خود کند          |
| ا | آرمان های خدا را در زمین بر پا کند                |
| ق | قله های نور، فتح او بُود، که حقوق دیگران احیا کند |



## آرام

- آ آیا شود عشق را در نگاهت جاری کنی؟
- ر روزی، با حضور سرشارت با مردم شادی کنی؟
- ا آسمان دل را پر از ستاره‌ی شوق و پر از پرندۀ همت کنی؟
- م مرا در انتهای مصیبت، با کوچه‌های محبت آشنا تر کنی؟





## آرشام

آ  
ر  
ش  
ا  
م

آزار نبینی تو به دنیا، که رفیق خوب مایی  
راحت همه هموار بماند که صدیق خوب مایی  
شاید که تو همکار بمانی که شریک خوب مایی  
الهام بگیر از همه یاران که امین خوب مایی  
میدان عمل باز شده، خوبیت همره که حریف خوب مایی



## آرمان

آ	آرزوها را تو سامان می دهی
ر	روزهای رفته را، تو، عزم جبران می دهی
م	میهمان چشم پر مهرت منم، با نگاهت خسته را جان می دهی
ا	ازهمان اول چونیکو پی شدی، تا به قله، عشق رفتن می دهی
ن	نسل های تازه خواهان تو اند، با درستی دل به جانان می دهی



## آریا

آ آرمان نژادی که تو در خون داری،  
ر رازهایی نهفته است، ز قوم آریایی  
ی یعنی که هنوز در تو مانده است، همی به یادگاری  
ا اسرار و کلید گنج هستی: استقامت، پایداری



## آزاده

آ	آزاد نما خود را، از دست خرافات
ز	زیرا به رهایی رسی از بار مکافات
ا	آغاز تو آن روز، که ترتیب دادی تو مهمات
د	دنباله هر عاقل صالح، هر حاکم سالم، شدی مجری خیرات
ه	همت بنما، بال گشا، دور شو از سحر مقالات، زان اوج نگه
	کن به مقامات



## اسب

ا از من تو را درود، ای خادم، ای رام، با وفا  
س سُمهای کوبیده می‌گفت، باید سواری دهی، ای برومند، با صفا  
ب به توهم ظلم شد، ای برنده، ای دوست، خطامان ببخش، ای  
عطا



## اسماء

افتاده بدم، دست گرفتی	ا
سستی ز غم و درد گرفتی	س
تاریکی ابهام ز ذهنم بزودی	ت
اسرار بگفتی، بی تجربگی ها بگرفتی	ا
دستی که بدادی، صد دل بگرفتی	د



## اسرائیل (۱۵/۵/۲۱)

- ا آن همه اوراد که بر خویش بخواندی، به کجا رفت
- س سنگی که بر آن لوح خدا بود، پوسید؟ تراش به هوا رفت؟
- ر رفتار یهودا، عمران سلیمان، نه، روح انسان به فنا رفت؟
- ا آن دولت متبوع، آن دولت حاکم افسوس به دنبال هوی رفت
- ء "ئیل" ات که خدا بود، "اسراء"، خانواده، ای وای که فامیل خدا راه غبا رفت.
- ی یک روز بینی، آن هیمنه چون دود سیاهی به هوا رفت
- ل لولیگری بگذار، بگذار بگویند یهودی یا مسلمان، یک آدم انسان با صلح و صفا سوی خدا رفت.

توضیح: مقصود از دولت متبوع، دولت اسرائیل و مقصود از دولت حاکم، دولت وقت امریکا در جنگ تابستان اسرائیل و لبنان بود.



## اسلام

انسان به ملک نزدیک شد با اسلام	ا
سلمان و خدیجه و علی یا عمار	س
لعنتش باد که مغشوش نمود این امکان	ل
امر خود حرف خدا کرد، حرامش رضوان	ا
محض تسلیم به "حق" است پیام قران	م





اعظم

ا	افسوس جوانی به سر آمد پر از آزار و تحمل
ع	عمری همه در بهت، در کش مکش قسمت و اقبال و تفأل
ظ	ظرف عرفان من از جور شکسته، چه بُود جای تعجب!؟
م	مست و مغرور، سیه بخت نمودم به تنفر

توضیح : سیه بخت نمودم، به معنای مرا سیه بخت کرد.



## ۱ علیحضرت

ا ای مردی که برای بزرگی کردن تربیت شدی،  
 ع عظمت را در چه دیدی؟ بال عزم بر چه گشودی؟  
 ل لبخند زده، دودست را در پشت گره کرده ای همراهم شدی  
 ی یعنی فقط همراه منی، یا هر که به باغت بیاید پیامش داری؟  
 ح حسی دارم از حضورت، در آن لباس نظامی. بگو چه آموختی؟  
 ض ضرورت چه بود در معترضان را درو کردن؟ ظلم کردن؟  
 ر راههای این باغ از من و تو پیرتر اند، درختها را نگاه کن که می گویند:  
 ت تو برای ماندن باید ریشه در عمق داشته باشی و سری سوی آسمان

توضیح: در سال ۸۹ یک روز برای دیدن موزه‌های کاخ سعدآباد رفتم، لحظاتی در این توهّم بودم که محمد رضا شاه پهلوی در طرف چپ من دارد قدم بر می‌دارم. چه لحظاتی بود!



## افسانه

اسیر ظالمان نمان، از من ترا امانت	ا
فضیلتت نگهدار، بال گشا به همت	ف
سلیم، بار بگذار، غمین مشو ز حسرت	س
ادیب شو به دقت، به عمق هر حکایت	ا
نوید ده تو درمان، سهل مده رضایت	ن
هلا، زکات علم ده به تشنه‌ی هدایت	ه



اکرم

ا	احوال می‌پرسم که ز اسباب، خرابم
ک	کاشانه به آب است، به دنبال سراپم
ر	ره جُسته به هر مکتب و هر کوی، محتاج صوابم
م	محزون به غم دوست محروم، من بسته زبانم



## آلاء

آ	آمدی تا یاد حق، تا راه حق پیدا شود
ل	لاک پستی‌های هنگ مفتیان رسوا شود
ا	از "چرا"های تو شاید، اصلهای برتری بر پا شود
ء	اخذ معنی، روح هستی، عشق و مستی بر توهم زیبا شود



## اللغ

ا آه از آن چشمان غمگینت، چون گذاری که چنین بارت کنند  
ل لایق بر تر از اینی، چون گذاری که گرفتارت کنند  
ا این چنین رنجت دهند و در نهایت وصف دشنامت کنند  
غ غالب آبر زورگویان، نعره ای یا اعتراضی، تا که خوشنامت  
کنند.



الم

- |   |   |
|---|---|
| اساس زندگی توشده: شور، عشق و کار              | ا |
| لیاقت داده ای برخود، شکوفه‌های امید تو پر بار | ل |
| هر آن کاری که مشکل آمد و در پای شد خار        | ه |
| همیشه ذوب شد در عزم و جزم تو به تکرار         | ه |



## الهام

از من مپرس برای گفتن چه دارم	ا
لالم ولی لاله‌های سخن شکفته به دشت افکارم	ل
همهمه‌هایی که به دلم دارم، شده پر این بالم	ه
از این مطلق نمایی‌ها، و این بدعت گذاریها چه بیزارم	ا
مرا بشنو که من لالم و بس فریادها دارم به رفتارم	م





## امامت

اگر در قلب من باشی امامی	ا
مرا دائم به ره خوانی، امامی	م
اسیر جاه و شهوت گر نباشی تو، امامی	ا
مصائب گر که از مردم برانی تو، امامی	م
تجبر را چو اسلامش نخوانی تو، امامی	ت



## امام زمان

امانم ده که من در هر نفس، دادی بر آرم	ا
مسائل را بپرسم، خرافه از ته این دل درآرم	م
امامی ده مسیرم را گشاید، که حجت از درونم سر بر آرد	ا
مرامی ده، در آن خوبی بجوشد، ولی یی که از وحکمت برآید	م
ز ما افکار پوسیده ستاند، ز خالق نور حق سوغات آرد	ز
میان ماست آیا حی وحاضر؟ زیان کارم اگر او را نیابم	م
اگر او حاضر است بر قلب و روحم، اساس ظلم از ریشه	ا
درآرم	
نصیبم از زمان واز امامش، همین که مردمان را از تحجر باز	ن
دارم	



## امید

ا افتادم و دستم بگرفتی، در هر قدمم رخ بنمودی  
م من بی تو گنجه‌کارم، تنهایم، یک لحظه‌ء عمرم تو ز من دور  
ن گشتی  
ی یاد از تو گرفتم که آرام نگیرم، بشکفتم و درها تو بر من  
گشودی  
د دنیایم بسته، قلبم چه شکسته! با اینهمه شادم که تو بر من  
بگذشتی



## امیرعلی

ا امارت به قلب است، حکومت به دل  
م مکن روح مردم به سلطه کسل  
ی ید الله بر آور، ازین آب و گل  
ر ره راست رفته، نماند خجل  
ع عملها به حکمت بکن خوش روش  
ل لیاقت و همت، چه نیکو منش!  
ی یک الله را حمد کن، قطب عشق و کشش



## امین

ا	اجداد تو در نهاد تو پنهان اند.
م	ملت ز توان و داد تو حیران اند
ی	یاد آر که اسرار خدا ز هر طرف افشان اند
ن	نستوه بشو، بدان که قومی ز دعا شادانند



## انسان

اسیر مرتجع مشو، گردن خود وا برهان	ا
نگاه خود به عمق هر پیام زن، گوهر اصلی برهان	ن
سوی خدا آی، به اصلاح نفس، نفس ز شیطان برهان	س
امیر حق شو، تو مسلط به خود، قلب ز کینه برهان	ا
نیروی پنهان به نفس ها بدم، خود ز بدی ها برهان	ن



ا  
ن  
س  
ی  
ی  
ه

ا     امان یابی ز طوفان، از غم و خجالت  
ن     نصیبت شور و شوق یادگیری و عمل کردن  
س     سزای توهمه خوبی، سبکباری، شرافت  
ی     یقین تو، نگهبانت بود از چنگ ظلمت  
ی     یقین، دورت کند از نارسایی یا جهالت  
ه     هراس از تو زداید، به هنگام صداقت و صراحت



## الطاب

ا اتحاد در مصلحت، به انحصار در منفعت اگر بدل نشود،  
ن نصر و نجات بالهای گشوده ای شود برای هموطن.  
ق قطره‌های دریا دل، مردمی می‌شوند با اراده ای موج شکن  
ل لبها اگر از نقد بسته نشود و چشمها از دقت نظر،  
ا انسانهایی می‌شویم ره گشا، حق جو، واقع نگر  
ب به کوشش ما، سایه‌های بلا برچیده می‌شود، بار دگر





## آوا

آ      آشفته‌گی چو طوفان، مسکن دهد برباد.  
و      وارستگی و تحقیق، از بند کند آزاد  
ا      اسباب فراهم کن، احوال شود آباد



## ایران

آرزوهای گران است به خاکت، ایران	ا
یافتم عشق، که آباد کنم این ویران	ی
روزگاری به اسارت بگذشت بر شیران	ر
آسمان گفت که بی قدر شوند بس پیران	ا
نور عشق آید و خاموش کند این نیران	ن



## باز نشسته

ب	با آن همه کاری که تو کردی،
ا	افسوس مخور، چون که نشستی
ز	زیبا زی و شاد، و پراز نشاط می باش
ن	نیکو بنگر به عمر باقی، برنامه ی کاری که نوشتی
ش	شاید که به سعی های وافر، بینی که ز قید دام رستی
س	سرمايه سالیان بدادی، پر خاطره ای زان چه گذشتی
ت	تمرین بنما به حفظ ترکیب، تنظیم کن ایام بهشتی
ه	هستان نکو به خویش می خوان، اکنون که گشاده دست گشتی



## بیتول

ب با آن همه رنجی که کشیدی، دلشاد بماندی  
ت تا باز نشانی آتش خشم، آباد بماندی  
و واله شدی، با یار، تا آخر این راه بماندی  
ل لاله سرخ بدادی، سرو آزاد بماندی



## بدن

- ب بیلیون بیلیون سلول درکار، با ضرب و آهنگ طرب
- د دریا دریا قانون، حاکم، بر جان بشر
- ن نرمک نرمک هر ذره ام چرخد، رقصد سوی ابد



بهار  
•

ب	با آمدنت امید رویش، روید
ه	هستی به لباس سبز نجوا گوید
ا	از آمدنت، جهان، می رقصد و پا می کوبد
ر	روحی که تودادی، ز دین، حرف نویی می جوید



## بہروز

بازگشتی و سد غربت شکستی	ب
ہمنوا با ما تو چندی ہم نشستی	ہ
رفتی اما بند غمها را گستی؟	ر
واسط خیرات شو، اکنون کہ دستی	و
زندگی با عشق اگر ہمراہ شد، شکرش کہ رستی	ز



بار هستی قدمت کُند کند	ب
هستی بار دهنده به جهان، حکم کند.	ه
شورش خلق، به عیان ظالم را سست کند	ش
توبه و نوبه رسیدن به هدف تند کند	ت
همتی آر که نیکی به نهان عمر کند	ه





## بشن

بند گسل، "جهل" اطاعت مکن	ب
یُسر بر آور برکار، کار تو پیچیده مکن	ی
ژرف نگر باش فرامش نکن	ژ
نغمه‌ی آزادگی خامش نکن	ن



پا  
آ  
پ

پیامم باد ظالم را که، بر قدرت نمی مانی	پ
اسیر و مست می مانی، ولی چندان نمی پایی	ا
نمی خواهی که از تاثیر ظلم و حال ظالم، آه مظلوم بیشتر دانی	ن
تو عشق آتشینم را به خدمت سرد کردی، خشم و غصه باب کردی	ت
هر اس از سایه داری، منافق را تویاری، بس که خواری	ه
آه ما آب حیات است، ریشه دارد در زمانها، عقل و وحدت رازهای پایداری	آ



پایا

پ

پاینده در این جهان چه ماند؟

ا

آن، حرکت و ارتعاش و نیروست

ی

یابنده در این جهان که باشد؟

ا

آن کس که اثر گذار و حق گوشت



پ  
د  
ر

پاک بودی خون پاکی را به رگهایم روان کردی  
داد بودی، پایه‌های سست بد کاران عیان کردی  
راز بودی تو، با سکوتت بس مسائل را بیان کردی



## پری

پ پرده پندار تو، تاریک کرد افکار تو  
ر رفته‌ی ایام تو محدود کرد اوقات تو  
ی یار پر ابهام تو، ابهام انگیزد به کار و بار تو



نگاه  
پ

پاکی نگاه تو، تصویر یک روح لطیف	پ
گرمی رفتار تو، تفسیر یک عشق سلیم	گ
آه و غم و غصه‌های تو دور، ملائکه هم‌ره تو	ا
همیشه بر موج زن، خدا دلیل راه تو	ه



## پلیس

پ	پاسدار امن مردم که شدی،
ل	لایق عزّتی و محرم خانه، که از خودی
ی	یادمانِ ظلمِ ظالم تو مشو، پشت دار عرش سلطه تو مشو
س	سایه ء قامتت، اشرار پراکنده کند، کوششت شهرم پاینده کند



## تاسان (تیر ۱۳۸۷)

ت	تا تو می‌آشوبی، طاب من ذوب شود، هُرم گرمای تو طاقت ببرد.
ا	آسمان دل تو، خورشیدش دیو شود، آه، آزادی من دیر شود
ب	با طلوع لب پر خنده‌ی تو، غم "رفته" برود، صبح امید دمد
س	ساز من، این قلمم، می‌زنم تا بزمن، ریشه ظلم
ت	تا کجا پیش برم؟ من چه دانم، چه مهم؟ تا توام حق را داد زنم
ا	اصل، آزار ندادن باشد و مسیر دگری پیمودن، غیر رسم پدرم
	آدم بود یا قابیل؟ من چه دانم چه مهم!
ن	نقد اندیشه مهم، صید شیطان نشوم، زود باور نکنم و برادر نکشم

توضیح: این قطعه پس از اتفاقات تلخ بعد از انتخاب دکتر محمود احمدی نژاد، نوشته شد.





تشکر

ت	تومرا در قلبت جا دادی
ش	شادی و خیر به همبستگی ما دادی
ک	کار با یمن وجود تو نه بار، اما بال
ک	کوششی در ره درک، حال یکتا دادی
ر	روزیت نور خدا باد که مشکلها راه، حل زیبا دادی



## تعاون

توانا تر شدم با دستهای مهربانت	ت
عنان خیر در دستت، همه امیدواران همرهانت	ع
اساس محکم همت حفیظ کاخ آمالت	ا
واحیای جوانمردی نصیب کار پر بارت	و
نثار جان شود آسان، ز الهامی ز آثارت	ن



## توحید

ت	ترک جمعیت مکن در حلقه باش
و	وحدت امت به پا کن نقصها را پرده باش
ح	حکم حق معیار کن، سازنده باش
ی	یاد ده ما را توحدا، اسوه باش
د	درس وحدت در عمل را دوره کن، در قلب مردم زنده باش



تینا

ت تو که در خاطره‌ام خوش درخشی، چه غم‌ار دور شوی  
ی یار آزادگی و حق و عدالت مانی، گر ز اندیشه بد دور شوی  
ن ناله ات دور شده، هاله ات نور شود، چون که با خوبان هم  
خوی شوی  
ا ارزویم اینست، درد غربت نکشی، باز محبوب شوی



## تولد

ت	تو که با آمدنت، به جهانم رنگ دیگر دادی
و	وصل و جفت و عشق را معنی دیگر دادی
ل	لب دریای وجودت چه افقها دیدم، ماه و خورشید مرا جلوه دیگر دادی
ل	لحظه ها را تو ز عزمت، عظمت بخشیدی، به حضورت روح دیگر دادی
د	دور ازین دشت ملال، تو مرا در بینش در اعمال، اوج دیگر دادی



ش  
ر  
یا

ثنا بر تو باد ای ثمر بخش ما	ث
رहत باز از لطف آن اولیا	ر
یقین، قلب پاک بارگاه خداست	ی
یقین، مذهب معبر اولیاست	ی
احد یاورت، پشت تو اوصیا	ا



ثمری ز باغ عشقت، هبه کن به مستمندان	ث
مثلی ز هوشمندی، بشو در بر رفیقان	م
یلی در میان مایی، برهان فوج اسیران	ی
نرسی به بار گه تو مگر از جمع رسولان	ن
هدفت چو نور گردد، ز دعای خوش ضمیران	ه



ش

ث	ثنای تو، این که آینه ای باشم، صاف
ن	ندای تو این که من از خودم باشم، پاک
ا	امان تو، رویش، زخاک تا افلاک





## جواد

- ج      جایت ز سخا بالاست، اسمت چه پر از معناست  
و      واجب شده بر طبعت، اکرام به دستی باز  
ا      از رهگذر خیرات، نامت به جهان ماناست  
د      در سلطنت خوبان، نقشی ز خودت انداز



## جواز

- ج " جنگ از طرف دوست دل آزار نباشد "  
و وصل از پس هر جنگ، سزاوار نباشد.  
ا اصلی است میان دل و دلدار  
ن نا کس، دل و دین ما خریدار نباشد  
ه هستی به ره حق، آنجا که ستمکار هوادار نباشد



جهاد

- ج      جهاد کن تا جنت برتر ازین دنیا بسازی
- ه      هستی خود را به راه رشد یاران پایه سازی
- ا      آه اگر با فتنه جویی از شهادت قصه سازی
- د      دست خونین، قصد ننگین، "قاتلی" را اسوه سازی



## حمدار

ج	جای تو، در قلب من پاینده باد
ه	هستی تو در تلاش و کوششی سازنده باد
ا	از توان و قدرتت، بر مردمان افکارها زاینده باد
ن	ناامیدی، خستگی درنبرد تو بازنده باد
د	در جوانمردی، فتوت، شاخه‌های این درخت بالنده باد
ا	آه اگر از ره روی، غره شوی، بخت بد بر ما همه آینده باد
ر	راه تو با عزم بر خوبی تو، بر خلق ما تابنده باد



## جهاندار (۲)

ج	جلوه ای از مهربانی، آنچنان، لابد که دانی
ه	همرهی، با یار جانی، شایدت، تا می توانی
ا	امن عمر وزندگانی است، آری این کام جهانی است
ن	نظم و قسمت هر دوامری آسمانی است
د	دست یاری ده تو بر حق، تا توانی حکمرانی
ا	اجر کارت گم نگرده، گر نهان ماند زمانی
ر	رمز توفیقت نگه دار، ارتباط و خوش زبانی



## جما بکلو

ج	جویا شو از ره راست
ه	همره خود، همت عالی بردار
ا	اصیل و مستقیم باش
ن	نیک نگر به شک دار
ب	بساط جهل بر انداز
گ	گلوآزهای زیبا، به رخت عمرت انداز
ل	لحظه ها را تو دریاب
و	ز خاک، خود تو ڈر ساز



## جهانه

جهانه نور چشمم!	ج
همیشه با خدا باش	ه
الهام مردمان باش	ا
نیک نگر به سیرت	ن
هر جا روی، جهان باش	ه

توضیح: "جهان" به معنی پرنده



## حج (۱)

- ح حاجی ز پی کعبه شدن، قرار در حال نماند
- ج جز عشق به دیدار حقیقت دگرت قبله نماند
- ج جز طرح به اصلاح جهان، در نظرت فکر نماند





## حج (۲)

- ح حیات تو زیر و زبر شود گر درک کنی معنی حج
- ج جهان همه خدا شود، وجدان تو، ترا محک
- ج جهان شوی به سوی حق، در کارها، تو در وطن



## حزب الله

ح	حریف را ز میدان، به منطقت بدر کن
ز	زمین را به همت، ز ریشه پر ثمر کن
ب	بساط صلح را بچین، به عدل پر، طَبَّق کن
ا	اسیر جهل را بران، ز تفرقه حذر کن
ل	لطیف شو به عشق حق، قلب به اصل بدل کن
ل	لهیبِ ظلمِ ظالم، دور ز قامت باد، به اسوه ها نظر کن
ه	همان بشو که حق خواست، "تزکیه" را هدف بکن



## حسام الدین

- ح حسن آن شاگرد خوب، صبر در جهد و سکوت و جود بود
- س سایه مژگان و چشم باز او، قفل از قلب مرادش می‌گشود
- ا آنچنان املائی مولانا نوشت، که به شب صد بیت زیبا  
می سرود
- م محو می‌شد قصه مفتی و مرجع، شمس و ماه و آسمان یک  
می نمود
- ا از چنین شاگرد، آن استاد رخشان درجهان، جذبہ اش حق  
می ستود
- ل لطف بود و انتظار حرف تازه، حکم نو، مجلسی که "قال" ها را  
می ربود



- د دست حق همراه شد با ان مرید، حرف دل از اوستادش  
می شنود
- د دانه‌های پند و گفتار و عمل، در شعر او زنگهای خودپرستی  
می زدود
- ی یاد شاگردی که تا آخر به شاگردی نشست، می نوشت و  
اوستادش می غنود
- ن نعمت این مثنوی، دیوان شمس زیر چتر همتش بر قلبها ره  
می گشود



## حسن

ح	حکمتی همراه حسن خویش کردی، مرحبا
س	سیلم را دستور کار خویش کردی، مرحبا
ن	نسبتی پاینده با درویش را تدبیر کردی، مرحبا



## حسین

ح	حاضری حتی پس از مرگ
س	سایه ات گسترده بر قرن
ی	یوسفی، اما پر از درد
ن	ناصری، اما پراز رنج



## حق

ح حیات من بدون حقوق مسلمم چه بود؟  
ق قیامتی که مرا در بی گناهییم بسوخت  
ق قساوتی که همه شادی جوانیم ربود



## حکومت

ح حیات بسوزد به آفت، همان آتشی که ترا مست کرده ز قدرت  
ک کیانت بلرزد، چوسدی شوی روبه روی مروت و حکمت  
و وزین شو، به توزیع قدرت، به تحکیم وحدت، و درک عدالت  
م مصیبت شوی گر که باطل بدانی همه منطق مردم این ولایت  
ت تمدن تو بر پا بکن با اصولت، و احیای حق با فروعیت درین  
مهلت کم





## حکیم

ح	حکایت‌های کوتاه پر از مغز
ک	کنایه‌های شیرین پر از پند
ی	یقینی، پر ز برهان، بند در بند
م	مرامی بخشدم، آینه اش عقل



## حکیمی

ح	حسن تو، در این که یافتی، چه کاری بهتر است
ک	کوه غم را واژگون کردن، اصول حق گزاری خوشتر است
ی	یاد خوبان زنده کردن، خیرشان جاری نمودن دیگر است
م	مهر جویی و دلیری و سخاوت، از صفات برتر است
ی	یار و راه و بار و کارنیکوت، بهر دعا لایق تر است



## حوریه

ح	حیران نمان به بلا
و	واکن گره به ذکا
ر	ره باز کن به خدا
ی	یک چند زی به صفا
ی	یک قلب کن احیا
ه	همراه شو به سخا



## حواص

ح حیف که خود را بهتر از تو می بینم، از تو الهام نمی گیرم  
ی یادم داده اند، از تو بهره کشم، یا تو را بکشم  
و وفای تو به من صفا نمی بخشد، از جفای خود، چه درد مندم  
ا آیا آدم، این جوان ترین مخلوق هستی، با عقلش می تواند،  
ن نماد انسانیت بماند، از باتلاق خودپرستی برهد و غیر را  
نکشد؟



## خدیجه

خ	خزان جفا را به خرم بهاری بدل کرده ای
د	دیار ستم را به بذر محبت تو آرسته ای
ی	یقینا ز اوباش و اشرار خوش رسته ای
ج	جگر تافته، یافته، سوی حق رفته ای
ه	همان به، ز دنیا، به ابرار دل بسته ای



## خزعل (۱)

خ	خرم از آنم که تنها نه ایرانیم
ز	ز آن شاد کز نیمه لبنانیم
ع	علو طبع دو ملت، دو خون به رگ دارم
ل	لیک می گویم، به شکوه این دوگانگی ام



## خزعل (۲)

خ	خوش زی که جهان در گذر است
ز	ز اندوه بجو چاره، چون این هنر است
ع	عالی ونیکو توان کنی حتی غم!
ل	لؤلؤ به صدف نهی تو در قعر به هم



خسرو

خواستی انسان شوی، انسان کنی، انسان بمانی	خ
سوده شد اهداف هستی، ماجرا ها خود بدانی	س
راه و رفتاری گزین تا کام گردد زندگانی	ر
و اندر آن روشن شوی، روشن کنی، ظلمت برانی	و





## خواجوی

خیانت ها ترا زخمی جدا زد	خ
ولیکن "عاطفه" ریشه جدا زد	و
از آن اوّل، نگاهت پر شفا بود	ا
جواب و گفت‌های تو همه امید زا بود	ج
و تو در آن سر دنیایی، اما نغمه ساز صلح و جودی	و
یقین در قلب تک تک رهروانت یک حضوری	ی



## خمس

خالص بکنی تو جان و نیت با مال	خ
مالک بشوی ز کار و بارت بس یار	م
سالی بخور و بنه، کمی هم انفاق	س



## دریا (۱)

د دیدی که چگونه ژرف دریا، می‌راند ز خود لاشه‌ها را؟  
ر راهی بطلب که اندر آن ره، بینی تو نشان کبریا را  
ی یابی همه شوق، موج در موج، "شرح" دگری ز درک دریا  
ا آید ز دلت ترانه با راز، دریاب تو صاحب دعا را



## دریا (۲)

د	دل به دریا که زدی، حرف حق را زده ای
ر	روی بر اوج نهی، سدره ندیده ای
ی	یک به یک تلقین ها گر بنهی، شعله بر عاقل و باطل زده ای
ا	از زمان در گذری، همونوا با " هستی"، تارهای اکنون تافته ای .



## دریا (۳)

د دیده را "آبی" تو، روح تازه بخشید  
ر روح را امواجت، شوق سیر و شوق سالک بخشید  
ی یاد وسعت در نظر کردن به تو، "آسمانم" بخشید  
ا این عبور از ساحلت، سایه‌های خنکِ خاطر زیبا بخشید.



## دشمن

د در وجودت خیر می‌جویم برای هستیم آنگه که یادت  
می‌کنم  
ش شَر تو شوری بر انگیزد که خود را بر کُرم  
م من مقاوم می‌شوم لحظه به لحظه تا ملاقات کنم  
ن نرد عشق آغاز شد، با فکر صائب یاری حق می‌کنم



## دلارام

د	دقتی، تا مرهمی پر خاصیت بر دل زنی
ل	لای و نارِ حقد و کین از خاطرت دور افکنی
ا	آرزو تا بند ها را واکنی، تا به اعلیٰ پر زنی
ر	رابطِ خوبان شوی، حرفهای پر ز مغز و حق زنی
ا	امن و ایمان را به دلها آوری، گه به ما هم سر زنی
م	مهر و منطق را وسیله کرده ای، تا که حرف خوب خود محکم زنی



## دوست

د	دانی که با حضورت، معنا گرفت عمرم
و	وافی و صافی شده، رشدم بداده حسنت
س	سازت به همنوایی، گوید به من که بُردم
ت	تا عهد و نقش داری، افسوس نه که مُردم





## دُنیا

د	در دل تو قهرمانها خفته اند
ن	نسلها در نسلها، پیوسته اند
ی	یاسهای معرفت از عمق خاکت رسته اند
ا	از هزاران وصف و حالت داستانها گفته اند



و  
با  
..

د	دانه‌های آرزو، باغ دلت، پر گل کند
ی	یک یک از ترست بگیرد، فهم را آسان کند
ب	باغ دل آباد کن، تا خارها را گل کند
ا	آز و حرصت، خوار کن، تا حق تو را رهبر کند.



دی

دانه مهر به قلبم بنشان  
یک یکش بار نشانم، دهمش بر دگران



## دین

د      دلها به تو مایل، جمعی ز نام تو به ابهام  
ی      یا کور کنی دیده ز دنیا، یا باز کنی سینه به الهام  
ن      نه راضی به شریعت، نه امید حقیقت، حیران شده ام من به  
طریقت



## رادین

روزها با یاد تو شادم، یاد عشق تو به نور	ر
آب بازی در تبسم‌های خورشید وجود،	ا
در گذرها ایستادن، تا ببینی تازه‌های جورِ خوب	د
یا کشیدن، یا دریدن، پاره کردن تا شناسی تار و پود	ی
نور در قلبت، به راهت، تا درخشی در حضور	ن



روز

ر      روی خود را به تبسمِ عطر زن، بوی خوش شادی ده  
ز      ز آسمان وسعت طلب، با همت آمیز ده



رضا

ر      رهی رفتی دراز و کوله ای آورده ای پر بار  
ض      ضرر بر جان خریدی تا کنی راهی دگر را باز  
ا      از آن نالیده ای چون نیست بر حرفت هم‌آواز



## رمضان (۱)

ر	روی خود سوی آسمان کردم
م	ماه را درش نشان کردم
ض	ضامنم، امیر مؤمنان کردم
ا	الله را هر سحر صدا کردم
ن	نور را یک ماه قوتِ جسم و جان کردم





## رمضان (۲)

روح ما را خلعتِ پرواز ده، خلع این تن در کنار یار به	ر
ماه ما را لحظه‌های نور ده، ترس و حزن از ذهن سالک دور به	م
ضربه‌های زندگی را رحم ده، خالق و مخلوق در یک کاربه	ض
آسمان درک را وسعت بده، اختلاف درک و بحث و رنگ به	ا
نرمی در گفتار و در کردار ده، نکته‌های ناب را الهام ده	ن



رو

ر      راه رفتن در جمع، ترس را می‌گیرد  
و      وز فتادن در موج، درسها می‌گیرد  
د      دادهای مظلوم، شعله‌هایی است که پا می‌گیرد



## روزبه

ر      راه تازه داده ای بر سبک تعلیم  
و      وز وجودت بس مکاتب گشته تکمیل  
ز      زنده ای تو بعد مرگت، خوش کنی تأثیر  
ب      بسته ای چشمت ز دنیا، دائماً در حال تسبیح  
ه      همّتی، یارم، خدایم، تا کنم میثاق را تمدید



## روزه

- ر روز تا شام قهر کن، با فکر اطعام
- و واله معنا بشو، قصد کن بر درک عمقِ روح قرآن
- ز زاده نور خدا شو، موج زن در بحر امکان
- ه هاله ای از زهد به تن کن، تکیه کن بر اصل احسان



## زندگی

ز زنده از زندان امکان وارهد  
ن نسبت روشن ضمیری‌های خود بالا نهد  
د درد را بشناسد و در رفع آن مرهم نهد  
گ گام خود، در سنگلاخ معرفت محکم کند  
ی یاد از تلخیِ ناکامی خود کمتر کند



## زهرا

ز شادی نگاه تو غم ز یاد می‌رود	ز
هراس واضطراب دل، سهل ز یاد می‌رود	ه
روان پر مصیبتیم، به سوی حق، وه که چه شاد می‌رود	ر
اسیر غم مشکوکه بی نگاه تو، توشه وزاد می‌رود	ا



## زهرة

ز دعای مستجابت، همه شاد و مست و حیران  
ه هبه ای ز آسمانی، همه "حال" و "شور" می دان  
ر رسم یاری، تو به پا کن، همه رشد و مهر به انسان  
ه هاله غم که جدا شد، حمل کار و بار آسان



## زینب

ز	زینت اجداد بودن، خود شرف باشد، درست
ی	یوسفان از چه گرفتن آرزوی هر درست
ن	نک تویی با جسم و جانی عاشق راه درست
ب	بهره بر از فکر جدّت، تو مکن فتنه درست





سارا

س سرگشته بی پناه را دریافتی، گویی که به کبریای خود ره  
یافتی

ا افسرده ناکام، شادش کردی، گویی که تو نقصی ز جهان کم  
کردی

ر رهیابی تو به معدن انسانها، گویی که نفوذ عشق است بر  
جانها

ا انصاف چو از خود نکنی دور، در هر قدمی شوی تو مأجور



ساره

س      سیمایی آرام، ولی، دردی پر اسرار  
ا      ایراد از کیست؟ درمان تو چیست؟  
ر      راضی نکرده است تو را، سنت و تقدیر  
ه      هر وقت که شدی زیر چهاردور، سیر می‌شوی تو از تن  
         خویش



با

س سایه ای از جوانیم داری  
ب بهاران به یاد می آری  
ا آرزوی شکوفه سانم را، آه آیا به بار می آری؟



س	سیری از نگاه پر نوازشت، نصیب ما نمی شود
پ	پیر شدم، نگاه پر محبتت ز خاطر م نمی شود
ه	هیمه به آتشم نزن، دود دلم باور تو نمی شود؟
ر	رضا نشو به خواریم، پیش خدا، خیر تو گم نمی شود



سپیده  
\*\*\*

س	سحر که خورشید غیور به جان شب خنجری از نور زند
پ	پدیده ای رها شود، سپیده ای عیان شود
ی	یاد نگاه پاک تو، زخود مرا جدا کند
د	دیده به آرزوی آن دخترک پاک نهاد، خدا خدا خدا کند
ه	هزار گنه اگر کنی، فرشته درون تو، ترا به خود صدا کند



## شاره

س	سوره قرآن بخوان، درک به غلیا ببر
ت	توبه ز خود پرسی، نشان آن که رستی، در خود زندان نمان
ا	آمده ای تا که به ما نور دهی، رخشان و پایا بمان
ر	رابط شادی شدی، حکیم و شافی شدی، در خود تنها نمان
ه	هادی همکار شو، استاد پر کار شو، دانای دانا بمان



## سجاد

سادگی اختیار کن، صفا دهد روح را	س
جود نما، به منتها، رها بکن زور را	ج
جور، ضعیف می کند، خبث دهد ذات را	ج
امان دهد ایمان تو هر دل بیمار را	ا
داور بر حق ما، به کند احوال را	د



## سروش

س سایه ای همره من، مرا به صبر می خواند  
ر راستی های ضمیرم، مرا به بحث می خواند  
و وصلت شد آرزویم . امرت به قلب می خواند  
ش شایستگی مرا آموز، اوجم چه سخت می خواند

توضیح : اوجم به معنی اوج مرا





## سروین

س	سرت سبز و فکرت قوی
ر	رخی کم نظیر، صدایی که باقی است تا سالیان باطنین
و	وقاری که تعظیم می آورد بر بصیر
ی	یقینی که اعجاز می پرورد در ضمیر
ن	نه تنها دلم، همه هستیم پر دعاست، به مهرت رهین



## عجده

س	سایه اندازد سعادت بر سرت، چون شاکری
ع	عشق می بارد به قلبت، چون به خوبی بنگری
ی	یاد حکمت های حق، قانع نماید چون به مشکل بر خوری
د	دل به آرامش رسد چون با صدای نرم خود، حرفی زنی
ه	هستی ات خوش می درخشد چون که با تدبیر فردا را مهیا
	می کنی



سگ

س      سعادت‌ی است سلامت آور، در پناه تو بودن  
گ      گرمای محبت چشیدن، در نگاه آرمیدن



## سئله

سؤالته ز تغییر اوضاع واحوال بود	س
لطافت، به احساس تو رنگ عشق می فزود	ل
اسیر گذشته نمان، پای نه بر فراز	ا
لیاقت نشان ده، به کوشش بمان برقرار	ل
همی پاک کن، روح و دل از ملال	ه



## سلمان

س	سفر کردی که تا گم کرده یابی
ل	لثیمان پشت کردی تو که تا عدلی بسازی
م	مکن محروم خود را از امید چاره سازی
ا	اصالت این بُود، تا باز گردی خانه سازی
ن	نصیب هموطن کن، نعمتی از پایه سازی



بمهر

س	سایه ای بودی، برفتی، نور گشتی
م	موج گشته، از سر و قلبم گذشتی
ی	یار شو، در فهم آن سویدی که تو بی ما برفتی
ر	روح تو جاری است، قالب را شکستی
ا	اصل گشتی، در وجودم ریشه کردی



س سمین بودن ترا سدی شود، از نو جوانی باز دارد  
م من از سنگینی ام دردی کشیدم، این چنین ات بر حذر دارم  
ی یکی روزی رسد که افسوس خواهی خورد، چرا زانوی تو  
رنج عبث دارد  
ی یکی همت نما بر اشتها پا زن، که گویم دختر من پا به ره  
دارد  
ه هر آنچه می خوری نیمش به مسکین ده که در هر دو جهان  
تو اثر دارد



## سویک

س سیصد و پنجاه میلیون سال پیش، توبودی ومن نبودم  
و وسواسم در کثیفی، نگذاشته محبوب را در تو، ببینم  
س سراغت را در میان مقاومترین موجودات جهان، می جویم  
ک کجاست جرأتتم؟ تا از خلقتت، درسها بیا موزم!





س	سامان بده به کار خود
و	واجد اسرار شو
د	دلیل و رهنمای تشنه‌ی پر نیاز شو
ه	هزار ثمر، دعا شود رفیق کار و بار تو



سپید  
..

س	سعادت، رسیدن به آرامش است
ه	هیاهو رها کردن، آسایش است
ی	یسار و یمین را یکی کردن، آرایش است
ل	لب صدق و ارشاد بگشودن، افزایش است
ا	اطاعت ز جاهل، یک عمر، فرسایش است



## سینا(۱)

س	سرود زندگی باش
ی	یگانه نغمه‌ی یار
ن	نیاز خود نکن فاش
ا	اصول نیک اندیشی نگه دار



## سینا (۲)

س	سلامت عزیزمان، ز غم دهد نجاتمان
ی	یاوری خدایمان، تنها امیدِ دردمان
ن	نیاز من، نیاز تو رشد به جسم و جانمان
ا	اعمال خیر ما هم نعمتی از خدایمان



سید

سایه سالار را همراه کردی از چه روی؟! <span style="float: right;">س</span>
یافتی، عالم شدی، بر سر خود سیاه بستی ز چه روی؟! <span style="float: right;">ی</span>
یک نقب زدی به سوی نسل پرستی، ز چه روی؟! <span style="float: right;">ی</span>
دست بردار نه ای، خویش نمی کنی تو اسوه ز چه روی؟! <span style="float: right;">د</span>



## شادان

ش	"شوری" ز تو دور است، به شیرینی طبعی که تو داری
ا	احوال چه خوب است به خوش فکریِ عقلی که تو داری
د	درد از تو برون است به امنیتِ قلبی که تو داری
ا	امید به آینده تو، گرم کند دل، به زیباییِ اسمی که تو داری
ن	نیکی ز درونت بدرخشد، از آن باور و شرعی که تو داری



## شادی

ش	شیدایی و عشق و خوش ضمیری
ا	آرامش و بالیدن و یک کم از دلیری
د	دلرحمی و امید وصال و خوش مسیری
ی	یمنی است که شادی آفریند، عشقی که نمی گذاردت، بمیری



## شامخ

ش شادی ارزان بود و امید به وفور، آن روز که می گفتیم، ما شاه  
نمی خواهیم  
ا آنگاه که عهد بستیم، با قدرت و با ثروت، ما کاخ نمی سازیم  
ه هیئات! عوض گشتیم، ما اهل جدل گشتیم، فریاد ما برهم، ما  
مات نمی بازیم  
ر ره ها شده دور از هم، دلها به هوای هم، خوش آن که به  
مافات نمی نازیم  
خ خیرت همه جاری کن، دیدار بهاری کن، با شکوه و با آه  
نمی پاییم .





## شایسته

ش	شیرین شده صورتت به لبخند
ا	از اهل وفا، جفا تو میسند
ی	یزدان همه راه تو نشان بست
س	سودا زدگی نگیرد دست
ت	تاعشق صعود در سرت هست،
ه	همواره سروش در رهت هست.



## شبتری

ش	شور ایمان در دلم بر پا تو کردی
ب	با سعه، ایهام را روشن تو کردی
س	سایه‌ی رحمت شدی تاویل را تصدیق کردی
ت	تا ز شک نسبت به دین، خالیم کردی
ر	راه رفته خوش نمودی، نسلها را زنده کردی
ی	یار گشتی، حجت اسلام گشتی، حرف قرآن باز کردی.



شنبه

ش	شدی آشنایم، شدم محو رویت
ب	بیردی تو از دیگران گوی سبقت، منم پرس پرسان ز کویت
ن	نکو درس خواندی، نکو کار کردی، شده اعتبار آبرویت
م	من از حق بخوادم که روزی رسی بر همه آرزویت



ش شرم دارم که نه شامی و نه صبحی، نه سحر با تو نبودم  
ت تا که اسرار وجودت بشناسم، در تماشاگاه هستی ات بحیرت  
ر ر راستی آیت مهجور، ای هدیه حق، کاش که از خلقت تو،  
بنشینم  
درس بگیرم



## شجاعت

ش	شهامت پذیرش ضرر،
ج	جسارت تحدی خطر،
ا	اصالت و ارزش هدف،
ع	عنایت بر نتیجه عمل،
ت	ترا شجاع کند در جنگ با فتن



## شمراره

ش	شعله محبت، بر دل تنگ امید اندازد
ر	روح آن رفته، رقص کنان، بر سرم سایه بیندازد
ا	احساس امنی ز خدا، "آه" گیرد، به دلم شور اندازد
ر	روزی رسد که دوست بر ختم دشمنی، سفره سرور اندازد
ه	هر که به آزادی جان دهد، هستی بر او عاشقانه نظر اندازد



## شروین

ش شهر، یار کم دارد، شهریاری ز شهریاران شو  
ر راز، محرم می‌خواهد، راز داری ز رازداران شو  
و وضع بهتر برای کشور اتحادی عظیم می‌خواهد، یک از هزاران شو  
ی " یار یارت " ارادتی طلبد، گاه گاهی تو از خدایان شو  
ن نامه‌های سرگشوده را تو بخوان، در نهایت، ز نامداران شو



ش	شکر نعمت‌های تو هزار هزار
ک	کفر باشد ورد خوانی، بی توجه به کلام
ر	رازها رمز گشاید، به به سازی اوضاع جهان





شکیبا

ش	شور آفرین در ذهنها در قلبها
ک	کبر از درونها پاک کن
ی	یلدای جهلم روزکن، با علم خود ره باز کن
ب	با بخشش و مهر و امید، افسردگان دلشاد کن
ا	الله گویان پیش رو، تا عمق را آباد کن



## شمس دین تبریز

ش	شایسته تر که هزاران بیت را خلاصه کنیم
م	میراثی به قاموس عقلمان اضافه کنیم
س	سایه خرافه زدوده، پرده‌های پندار را پاره کنیم
د	در آسمان معرفت، ستاره چینیم، به شمس دین اشاره کنیم
ی	یقین که از دین و شرع، باید، "نور حق" را اراده کنیم
ن	نشان دهیم که قادریم "اثر" و "تغییر" را حماسه کنیم



- ت تب ریز شویم و شمس دین چون به صبر و عقل خویش را  
اداره کنیم
- ب با تحقیق، قهرمان‌های بند شکن را شماره کنیم
- ر ره باز کنیم، بجله، برنامه‌های صحیح را پیاده کنیم
- ی یزدان در خویش بجوییم، خانه‌ی دلالان دین خرابه کنیم
- ز زمین پر از شمس شود چو به مفهوم دین خوب نظاره کنیم



## شمسی

ش	شور دگر افکن به گرمی محبت
م	مهری که نماید جهت راه، از فیض میسر
س	سیری که ندارد گله از خیر رسانی
ی	یک چند چو خورشید، تو هم نور فشانی



## شهرام

ش شجاعت ترا بال می گستراند، دوبال تهور  
ه هراس از چه دارد کسی کاو کند بر خدایش توکل  
ر روانت چون رودی و روح تو کوهی، مبادا ز تو دورگردد  
تبسم  
ا از ایمان همه لطف و خوبی شوی همچو یوسف چه جای  
تعجب  
م محبت روا کن، و تو همچو دریا، به موجت فروکوب غم یا  
تأسف



## شهرزادو

ش	شعله‌های خشم را خاموش کن از ظاهرت
ه	هستی خود را هنر آموز کن در خاطرت
ر	ره بجو پرواز کن در عمق خود تا ساحلت
ز	زندگی آغاز کن با شوق سوی خالقت
ا	این دل آزاده را آباد کن با حاصلت
د	دل بشو از کینه‌ها صافی بشو در باطنت



## شه صلاح الدين

ش	شه نکتهء صلاح دين اين شد، دينم نه صلاح، بلکه ره شد
ه	هر فکر خرافى دور از آن شد خامى و تعصبش چو سمّ شد
ص	صالح در آن، حبيب رب، عاشق حق، خادم بر خلق جهان شد
ل	لحظه مرگ و دگر حشر و قيامت و جهنم، در زندگى تعريف دگر شد
ا	از حرف و تظاهر، فرا رفت، در معنى اوصاف، تجديد نظر شد
ح	حامى اين دين، علم اصول، عشق و وصول، حذف ضرر شد
ا	اسطوره اديان، با بيان قران، گر فهم کنم، رمز گذر شد
ل	لطفى است ز فاطر، که عالم عاقل، پيغمبر اين دير کهن شد
د	در مکتب اين دين، آزادگى و صدق و امانت، تصوير علم شد



ی یعنی که جبّار یا حاکم ظالم، تدبیر نکرده، از راه به در شد  
ن نرمی و محبت، بخشش و تدبّر، در قافله عشق از جمله حکم  
شد





رژیم

ر	روا مدار، زیر سلطه ات. مرا رهايم کن
ژ	ژرف نگرم کن، ز تنگه ء اجبار گذران، مختارم کن
ی	یک چند بمانی، مغلوب جهانی، بشکنی در موج تمنّایی
م	من تنها در وجودم لشگری دارم، پنجاه تریلیون ذره
	هشیار، رهايم کن



شهر

ش	شبانگاهان که تنها می نشینی
ه	هر از گاهی به یاد دوستان باش
ل	لباس مردم عادی به تن کن
ا	اگر بالا روی دیدار را گسترده تر کن



ش شہامت و شور و شرف با تو تعریف شد  
ہ ہمین شد کہ جوّ وطن با امید تو سرسبزگشت، گرچه  
تأخیر شد  
ی یار و یاور تو، در حفظ ایمان و خونت شدہ خط مرز دلیران  
د دست در دستستان، چشم بر راہتان، تا بہ جا آورم حق ایثار تان



## شپن

ش	شکیبایی تو را شایستگی داد
ه	همین همت تو را پایدگی داد
ی	یگانه درس تو "سازندگی" باد
ن	نصیب مذهب بالندگی باد



شیدا

ش	شده ام مات زحیرت، ز چه رو سست بگشتی
ی	یا که برگشته زبختی، یا که شوریده‌ی مستی
د	دل خود عاشق حق کن تا ببینی تا چه حدی زبرستی
ا	اگر از بد ببری تو و تو با عقل نشینی خود بیابی که چه هستی



ش  
سما (۱)  
ی

ش	شعر با معنی بخوان، سستی ز هستی دار، دور
ی	"یأس" بی معنی بدان، اهداف را پیگیر با افکار خوب
م	"مهر" در دلها بکار، عشق از ازل در کار بود
ا	آیه‌های حق بخوان، انسان به آن محتاج بود



## شیمایا (۲)

ش شاید که تو روزی در اوج نشینی، آغوش گشایی  
ی یا از دل خسته، دردی بزدایی، رنجی تو بکاهی  
م محبوب جمعی، آزاد چو سروی، هر جا که با صدق پایی  
بگذاری  
ا آرام جان می شوی، آن گاه که آهنگ محبت بسرایی



ش  
سوا  
»

شربت شیرین مهر سرشار شد در بزم تو	ش
یاسهای معرفت، پر بار شد از حزم تو	ی
واعظ پنهان، ضمیر آموز شد در بحر تو	و
"ایمنی" تک پیک بارانداز شد از درک تو	ا





صبا  
.

ص	صبح که از خواب جدا می شوی
ب	به کار خیر، نزد خدا می شوی
ا	امام و رهبر خود، حاکم دل می شوی



صبر

صد بار من این راه برفتم، افروخته، آشوفته، فریاد بکردم	ص
برباد گنه، سوخته، در دام بلا، خویشتم باخته، برباد برفتم	ب
ره باز شد این بار، با صبر و تصبّر، هم حال وهم بار گرفتم	ر



صوره

ص	صدا کن خدا را، که یابی صلابت، سلامت، ره انبیاء را
ب	به هنگام سختی ورنجش، عوض کن مسیرت، نگه کن زبالات
و	و با راهجویی و رهپویی خود، گذر کن ز تیر بلایا
ر	ره ناتوانان تو هموار کن، بگذر از کوتاهی ها، خطایا
ه	هماره بمانی تو همچون فرشته، پر از نور، پر از سجایا



## صدف

ص	صدها صفت خوب درون تو نهفته
د	دل تو، دُرّ نسفته، پر ز اسرار نگفته
ف	فردا، به تو آغوش گشوده، پر شو از کار نوو راه نرفته



## ضحی

ض	ضامن شده اسمت : مَقْدَم نور و نعمت
ح	حضور حضرت حق، مذبح جهل و ظلمت
ی	آرزوهای شروع، کسب فیض و رحمت



## طاه

ط	طوبی طلبی، موسی باش
ا	افضل طلبی، احمد باش
ه	همّت بنما، هنگام بلا، آدم باش
ا	آیات الهی بشنو، مُتقن باش.



## طباطبایان

ط	طالب خوش طبع ما،
ب	با فطرت خدا داد،
ا	اصول ره نگه دار
ط	طیب بمان چو امجاد
ب	بینا بمان ودانا
ا	از شرّ ارواح بد،
ی	یاری بخواه از خدا.
ی	یقین و یسر هم‌رهت
ا	از من ترا این دعا
ن	" نشی حروم تو دنیا "



## طلاق

ط	طوقی است از بردگی، بی عشق و حق شناسی ماندن باهم
ل	لطف همزیستی است، شوق در نگاه و گل خندداشتن برای هم
ا	اگر کارت بارم شود، ومهرت سد راهم، سوخته ایم در وصل هم
ق	قراربگذارکه جاری شویم در رگهای هیجان، اگر نشد جدا از هم





## طلیعه

طلوعی بخواه از خدا همچو قلبت به رنگ طلایی	ط
لبالب پر از حرف، یا شیطنت، کام خواهی	ل
یقینت، تورا اوج بخشد، اگر بالها سوی ایمان گشایی	ی
عیان کن همه طینت خوب خود، راه و رسم خدایی	ع
هوسهای شوم رنگ بازد، ویاد تو ماند درین سالهای جدایی.	ه



## طهاسب

ط	طواف خانه خدا کردی، بیا که حق به تجلی شد
ه	هراس از دل ما راندی، بیا که عقل هم به ترقی شد
م	مرام فروتنی پذیرفتی، بیا که کرامت تسلی شد
ا	از آن که مرا ز بستگان دیدی، بیا که وحدتم تمنی شد
س	سرایی است عدل حکومت، بیا که از سلطنت تبرّی شد
ب	بنای صدق و محبت، خدا کند بماند، بیا که عمر به تحدی شد.



## عادل

ع	عین عدل است، دیگری را یکی چو خود دیدن
ا	از اصول است، حق دیگری دادن
د	دفع شر، دفاع ز حق، حمایت از مظلوم
ل	لحظه ها را درک کردن، ابتکار و خلق کردن، غوطه در ملکوت



## عاطفه

ع	عصری که در آن عزّت همراه نباشد
ا	ارضی که در آن دانه‌ی انصاف نباشد،
ط	طرّاری مطلق عوض کار بر آید
ف	فهمی نشود ممکن تا عقل ببالد
ه	هرگز قدم دوست، بدین عصر نیاید



## عبادت

ع	عمر تو زینت شود، دل شاد گردد، در عبادت
ب	بر رُخْتِ نوری دمد، خونی دَوَد در رگ، که ناید در عبارت
ا	امر حق، وصل است با رب، در نظر، در هر نفس یابی بشارت
د	درد دیگر بندگان تسکین نهدان، غوطه خوردن در حمایت
ت	تا تو "من" را "ما" کنی، ما را "خدا" یا دست او، پله باشد این
	ریاضت



## عبّاس

ع	عالی شدی به مظهر
ب	بهتر بشو به مکتب
ب	با علم و عقل و دادت،
ا	امداد ده به مضطر
س	سامان بده به معضل



## عدل

ع	عمران دل مظلوم، برپا شدن عدل است
د	دزدان ز محل راندن، آسودگی شهر است
ل	لقمان به ریاستها، از هم‌رهی بخت است



## عرفان

ع	عشق و عقل آمیز، با زهد و طرب
ر	روح و جان را بند بگسل، در طلب
ف	فکر و ذهنت حیف باشد در تمنای دگر
ا	انس را با انس حق تابان نما، عطرش بزن
ن	نکته از الهام خود تعلیم ده، از خداوندت مدد





## عزیزانم

ع	عشق خدمت به هم، ما را به اوج می برد
ز	زنهارهامان، شب غم را به صبح می برد
ی	یاری مان به هم، توان می دهد، آدمی را به قرب می برد
ز	زیباگرایی هم، اعتماد می بخشد، سوی حسن می برد
ا	انسانیت، همدلی و همدمی می آورد، سیاه و سفید از حکم می برد
ن	نگاه مشتاق ما به هم، امنیت می دهد، از دل خوف می برد
م	معنویت، موج می زند، یاد می دهد، شاد می کند، حزن می برد



## عسل

ع	عمری همه پر خیر بمانی
س	سرشار ز همکاری و عشق این جهانی
ل	لطف در تو بماند، تا شاهد و شفای حق بمانی



علم

عیان کردی تو مجهولم، بیان کردی : نه مجبورم	ع
لبانم بسته ای تو از خرافات، سلاحی گشته ای بر ضد آفات	ل
مقدس گشته ای در خدمت خلق، رها کن مردمان از درد این	م
جهل	



علی

عاقبت اندیش باش	ع
لحن سخن نرم کن	ل
یأس ز جانها بران	ی
یاد خدا گرم کن	ی



## عنايت الله

ع	عمرى به تفحص گذراندى تو به محنت
ن	نقدى زده اى بر همه اسلوب حكومت
ا	افسوس كه تقدير نشد باز به حكمت
ى	يك چند اسيرى، يك عمر به زحمت
ت	تكليف تو شد رهبرى خلق ز هجرت
ا	اكنون كه رسيدى و رساندى همه بار به منزل
ل	لطفى ندهد حب وطن، همره غربت
ل	لايق تر از آنى كه تو را ره بنمايم
ه	هستى من از خاطر تو، غرقه رحمت



عید

ع عادت بد را عوض کن، شکل و شاکل را دگر کن  
ی یا که روزی دوستان را میهمان عشق حق کن  
د در نفسهای توپنهان، دادِ "یاهو" دیده گردان، بر زمان خود اثر  
کن



## عید قربان

ع	عشق حق من را ز ظلم آگاه کرد
ی	یافتم قلبی که هر رگ نبض قانون ساز کرد
د	دل حلیف عقل شد تفهیم دین آغاز کرد
ق	قصد کسب نور کردم، باب "بخشش" باز کرد
ر	راز بی مهری ما، به دگر مخلوقات، وه که خون فریاد کرد
ب	باز گردم، نروم، خون خود هدیه دهم در "قربان"، خونمان راه نجاتی باز کرد
ا	ای خدا در جان من حق مطلب گفته ای، هستیم آواز کرد
ن	"نو بکن رسم بشر، پاره کن رسم خونریزی و زر، حق ترا همراز کرد



## غذا

غ	غرهایم را در لقمه‌های غذا فرو می‌دهم
ذ	ذوق و لذت خوردن را، در یورش افکار منفی از دست می‌دهم
ا	افسوس آنچه می‌خورم، نور نمی‌شود، لایه بر لایه پیه می‌زنم





## غزاله

غ	غم مخور، حادثه را، چون عاقلان تحلیل کن
ز	زندگی را به قطاری سوی حق، تبدیل کن
ا	آن قطاری که پر از عقل، پر از تجربه ژرف شود
ل	لُبّ معنی، شیرهی جان، در مسیر حرکت صرف شود
ه	هستی ما قطعه ای هر چند ناچیز، شادگونه، شاهد طرح شود



## غزل

غزل هایی که می خوانی، شادی و وفا دارد، رقص آرد	غ
زردی خزانم را، سبزی بهار آرد، نقشی ز چمن دارد	ز
لطف حق است هر که او امید به سردارد، توحید به بر آرد	ل



## فائزه

فاضل و خودساخته ای	ف
از حُسن، خود آراسته ای	ا
اصل دگر یافته ای	ئ
ز آنچه در او باخته ای	ز
هستی خود، با همگان تافته ای	ه



## فاطمه

ف	فطرتی پاک خدا داد ترا، در خلقت
ا	اهل دل راه نما، رمز گشا با دقت
ط	طبع خود دور مدار، از کینه وز نفرت
م	مطلبی باز گذار، یار شود در وحدت
ه	هستی ملت ما باز رهان از ذلت



## فراز

ف	فراموشم مکن، در دامنه افتاده می‌سوزم
ر	روانم، روح من در آرزویت، سخت می‌کوشم
ا	از آن بالا صدایم زن، رهم بنما، شنومن را که می‌گویم
ز	زبان بسته، دل خسته، نگه بر در، فراز خویش می‌جویم



## فهره

ف	فخر مردان شدی در عشق و شرف
ر	رندی بگذار، ادیبانه نظر ساز، که شوی ضرب مثل
ب	بسته‌ای بار سفر، چشم من بر قدمت، تا درآیی به ثمر
د	دوست را رها مکن، به جفا یا به غضب



## فرح

ف	فرا تر از زمان، ز قالبیت در آی
ر	ره نرفته را، ز پیرحق بخواه
ح	حامی تو خداست، چو قلعه ای، بی پای



## فرخناز

ف فکر خوب چون مشعلی، راه ترا روشن کند  
ر راه خوب و خیر خواهی تو، آسان تر کند  
ح حال تو بهتر شود گر عقل و دین داور کنی  
ن ناله ات کمتر شود، اصلاح و تغییرت میسرتر کند  
ا آرزوهایت به منزل می‌رسد گر شوق را همراه کنی  
ز زندگی را سهل گیر، پیش تا ز تا به هدف، تا به شادی  
لحظه‌هایت سر کنی





## فرداد

ف	فصلی از کتاب عقل، عدل است
ر	راستی در کار دل، شرط است
د	درک رفتار هم‌رهان، پند است
ا	امن خاطر ز خائنان سخت است
د	دام‌های جهل برچیدن، ز حق ما امر است



## فردین

ف	فیروزه سان عمری بمان
ر	روزی رسان بر مردمان
د	دوری بکن از ظالمان
ی	یوسف بمان تو در زمان
ن	نیرو بگیر از آسمان



## فرزین

ف	فکر تو با بال مهرت، افتخارت می شود
ر	روزها با شوق و شورت، پای کوبان می شود
ز	زمزم تو در جهان باشد همان ذکر و نماز
ی	یمن زحمتهای تو، کوتاه کند دست نیاز
ن	ننگ و عار و حرص و کینه از وجودت دور باد



فرید

فرشته سان تو یاریم کرده ای	ف
روز و شبان ز بار غم تو خالیم کرده ای	ر
شیفته سر، تو با هنر، هدایتیم کرده ای	ش
یافته ها داده به من، تو راضیم کرده ای	ی
در بحث ها، در نقد ها تو قانعم کرده ای	د



## فرناز

ف	فرا تر از دیگران
ر	ره بجو چون دلیران
ن	نجیب و خوش روش باش
ا	امین شو بر رفیقان
ز	زیبا شدی به صورت، زیبا بمان به سیرت



## فرنام

ف	فروغ خانه تاریک من بودی
ر	رموز مهرهی ها را تو بنمودی
ن	نسیم فیض گستی تو چه بیدار
ا	امان خاطر م بودی چه هشیار
م	مرا در گوشه‌ی قلبت نگه دار



## فزنوش

فیض پشت دیوار هشیاری است	ف
روح آیات در طریق دینداری است	ر
نور شو بر ره که حرف دلداری است	ن
وسع، بار درخت خودسازی است	و
شرط توفیق، اتحاد و همیاری است	ش



## فروغ

ف	فهم و فکرت پاک گرداند ترا و دوست را
ر	روح نا آرام، خسته می‌کند، رهجوی را
و	وا رهی گر دور داری از دلت آشوب را
غ	غیر حق حرفی نخواه، یاری بده مظلوم را





## فرهاد

ف	فاصله کوتاه کن
ر	ره به میانبر بزن
ه	همره، یک رنگ که شد،
ا	امکان خوبی، دو چند
د	دل، تو به دریا مزن، بشنو تو از من این پند



## فریبا

فردا را به طرحی نو چراغان کن	ف
رها از غم بشودلها تو شادان کن	ر
یکی هجرت گزین ترک دیاران کن	ی
به روز قدرت و ثروت تو فکر دوستاران کن	ب
اثر از حق گرفته، قلب و ذهنش نور باران کن	ا



## فرید

فرقی که میان من و توست	ف
رمزی ز گذرواژه‌ی خاص من و توست	ر
یعنی که رها کردن دشمنی، کیان من و توست	ی
دردیست مخاصمه که درمانش، نجات من و توست	د



## فریده

ف	فراز آر پرنده فکر را
ر	رها نکن اشاره و ذکر را
ی	ید خدایی تو به روی زمین
د	دامن مزن تو فتنه و شرک را
ه	هم سازشو، آهنگ این عشق را



## فریناز (۱)

فارغ از غم که شدی، فضل خود فراوان کن	ف
روح زندگی این است، باغ دل گلستان کن	ر
یزدان دهدت پیغام، چندی ز کریمان شو	ی
نازک دلی کمتر کن، کمتر تو پریشان شو	ن
اصلاح دگر آغاز، ارشاد عزیزان کن	ا
زاینده شدی در کار، از جمله رحیمان شو	ز



## فریاد (۲)

ف فصلهایی که گذشت، در کنار تو و بی تو، چه بر من بگذشت؟!  
ر روزها در پی لبخند تو رفت و شب حیرت و غم صبح نگشت  
ی یک - دو لبخند تو داغ دل من سرد نکرد، برق چشمان تو  
چون برق گذشت  
ن نیروی عشق به عاشق چه صبوری آموخت، لیک زنجیر تو را  
باز نکرد  
ا امن تو، خانه‌ی تو، بستر فیروزه ایت، به هوای فرحی ترک  
نگشت  
ز زندگی در قفس تنهایی، درد بی مرهم هستی تو گشت، شکر  
این فصل گذشت



## فطر

ف فصلی دگر آغاز کن، بشکاف و فجری باز کن  
ط طور دگر نصر و نظر می‌خواه از صاحب سبب، با شوق تر آواز  
کن  
ر راهی به سویش باز کن، عصر جدید، حرف اصیل، عشاق را  
همراه کن



## فوزیه

ف	فکری به حال خویش کردی، آفرین
و	وردی به دل نزدیک کردی، آفرین
ز	زندگی شور انگیز کردی، آفرین
ی	یک چند خیر، سر ریز کردی، آفرین
ی	یک هسته حاصلخیز کردی، آفرین
ه	هستی به کام خویش کردی، آفرین





فتح دل ما می کنی، با فہم خود	ف
ہستی چہ زیبا می کنی، با درک خود	ہ
یاری چو مہتا می کنی، با مہر خود	ی
مہتاب را جلوہ دہی با شمع خود	م
ہمت تو بالا می بری، با کار خود	ہ



## فروزه

ف فتح قلب پاک کردی، تو شریف! به جوانمردی خود  
ی یک دو روزی دل من شاد نمودی، به خردمندی خود  
ر روز با آمدنت، قصه پیوند نوشت، به کرم ورزی تو  
و وز سرو صورت دوست نقش غم را بگرفت. به هنرمندی تو  
ز زشتی کبر و ریا رفت، با رنگ تو زود، ز تهی دستی خود  
ه همتی باز نمودی، چه اصیل، نزد درویش قدیم، ز قدم رنجی  
خود



## قاضی

ق	قَدَرِ قَدْرَتِ اِگَرِ بُوْدی، بِه نَفْسَتِ چِیْرِه تَرِ بُوْدی
ا	اَدبِ مِی کَرْدی و اَز غُصْبِ مَنصَبِ دُور تَرِ بُوْدی
ض	ضَرَرِ بَرِ خُودِ زَدی دَرِ هَرِ زَمَانِ کِه خِیْرِه سَرِ بُوْدی
ی	یَمِیْنِ بَشْکَسْتِه اِی دَرِ دَفْعِ ظَالِمِ بِی هِنَرِ بُوْدی



## قانون

ق      قرار این بود که تأمینم شوی، از حق کشی ها  
ا      امید هستیم باشی، آسان تر کنی، راه سلامت یا که رشدم را  
ن      نگر در خلوتم هم من ز ترس حمله‌ی مأمورِ معذورت چه  
می‌لرزم  
و      و او از من همی خواهد، قنات آسمانی را به روی خود ببندم  
واین زندان پسندم  
ن      نبود آیا قرار این که قانون، منطق آزادگی را پاس دارد؟ چرا  
این حد فشار آرد؟



ق	قرین شوی به درک خوب، چو حافظ
د	دلیر در بیان حق چو حافظ
س	سبا بشو به ملک جان، چو حافظ
ی	یمین خود رها مکن به جنگ شر، چو حافظ.
ی	یافته‌های خوب را روا بدار به دیگران، چو حافظ
ه	همیشه مونس بمان، چو حافظ



## قرآن

ق	قرائت تنها و ختم این قرآن نه میل ما باشد
ر	راغب شویم به معانی، همه خوبی نصیب ما باشد
آ	آسان شود آسمانی شدن، چو کتابش جلیس دل باشد
ن	نورانی شویم ز تجلی، به آن زمان که هدایت دلیل ما باشد



قوی باش در صبر، چون مادری	ق
مسلط به تقدیر، چون مادری	م
ریاضت به عمری بری چون که تو مادری	ر



کاظم

کمال کار، در فکرت هدف باد	ک
از این ره، قصه ات همپای لؤلؤ در صدف باد	ا
ظریف اندیشی ات چینی صفت، با خط زر باد	ظ
مسیرت روشن، همتت مانع شکن باد	م





## کشم

ک	کتاب وجودت پر از فصل ایثار گردد،
ل	لوی حضورت پر از درس هستی و اسرار گردد
ث	ثمرهای نابت پر از هسته‌های بهشتی، پرالهام گردد
و	ولیکن چو خسته، چوبسته، به غمها نشسته "برداشت" آسان نگردد
م	مرامی که داری ز همت به خدمت، همه لحظه هایت پر از بار گردد



## کمال

کیست آن که چون تو مهربان باشد	ک
مایه خوشحالی خویش و دوستان باشد	م
امین و خیرخواه و مشاور دگران	ا
لطیف طبع و رازدار و دیده بان باشد	ل



## کورس

ک کریمانه، طلای وقت را خرجم نمودی، به رویم پنجره‌ها را  
گشودی  
و ودنیایی به خلوت خانه ام پیوند دادی، اسارت کم نمودی  
ر رساندی خود به محراب نیازم، و گفتی: "ویژه ام من پاک  
بازم."  
ش شمار خوبیت امواج مهرم، برایت آرزوهای همایی می‌فرستم



کو

ک کاهشی رخ ندهد، گر پناهم بشوی  
و وز درون فیض دهی، وز خدا آیه شوی  
ه هرکسی که قدمش سست شود، تو بر او نحس شوی!



## کیانا

- |  |   |
|--|---|
| کوه را آیا شود، زاستقامت، اسوهی پرواز گیری؟          | ک |
| یا که در سر خوردگی ها، خویش را سرباز گیری؟           | ی |
| آرزو دارم که چون استاد ماهر، روشهای غلط را بازگیری   | ا |
| نالہ از خود دور داری، خارہ ہا را خوار گیری           | ن |
| اصل های زندگی را یاد گیری، از خدایت آیه های ناب گیری | ا |



گاو

گ  
گر بگویم، استخوانم محکم است از تو، قاتق نانم زتو، حق  
است  
ا  
از تو رگهایم پر از معدن، شرمسارم، خسته ای از من  
و  
وای درآینه‌ی چشمت چه می‌بینم! یک ظالم، خود پرست  
پست، حق با توست



## گرانبایه

گفتی، وعده مان تا لب مرز کمال	گ
راست گفتی، کسل است زندگی دور از جمال	ر
امن و آسایش، نشاط و سرشاری،	ا
نیاز ماست، در تحمل رنجهای زمان	ن
پای بگذار، در محک حرفهای جهان	پ
اسیر بسته چشم نباش به دستور دگران	ا
یک چند درنگی، نظری بر یافته‌های جهان	ی
هان بعد از آن، ماییم و مرزهای کمال	ه



گ گ  
گاه گاهی که به راهم می‌نشینی، خیره در چشمم، با کلامی  
غیر، حرفی می‌زنی  
ر ر  
روح من تازه شود، قلبم، خالی از ملال، می‌شوم همدل، عاشق،  
بیقرار  
ب ب  
با زبانهای جدا، بیگانه اما خویش، با هم حرف داریم، آفرین  
ه ه  
هر زمان آبی به سویم جشن گیرم، انتظار خیر داری، پیک  
رحمت آفرین





## گل زاده

گفتی به ره کمال رفتی، نرسیدی	گ
لبها ز شگفتی و تعجب بگزیدی	ل
زنهار بدادی به همه خلق، ندیدی	ز
آزادی و رشدی که ز دنیا بگزیدی	ا
دلسوخته از دوست ظالم، برمیدی	د
همواره ز ما عقل و طهارت طلبیدی	ه



## گنار

گ گلی بودی که از آتش شگفتی  
ل لطافت را تو در رفتار، با فریاد گفתי  
ن نگه دار آن همه حسنی که داری، تو آیا نعمت حق را شمردی؟  
ا از آن گوهر که در دل می درخشد، نبینم دست نا اهلش  
سپردی!  
ر روانت پاک، سوی درک افکار، ازین ره گوی سبقت را ربودی



## گلنوش

گ گوش کن حرف خداست این ندای وجدان  
ل لحظه ها بارور حادثه هاست، در مسیر انسان  
ن نفش ما، دقت ما مکتوب است در گذر از دوران  
و وز همه بالاتر، دید ما همت ما تا به کجاست، زیر چنگ  
بحران  
ش شوق آتش دارم درهماغوشی گل،نوش کن حرفم را تا نشینم  
بر جان



## گوساله

گ گویی اگر اهلی شوم، چون تو جوانمرگ می شوم؟  
و و بی آنکه به یاد کسی آیم، حیاتم در دیگران جاری می شود؟  
س سخت است که فرزند، قبل از مادر به مسلخ رود، چرا؟  
ا این هم دردی است که جوان را پروار کنند تا به فروش رسد  
ل لزوم این همه کشتار در چیست؟ دلم به یادت ریش ریش  
ه هر دم میلیارد ها جاندار به خاطر ما دمش سرد می شود. چرا؟



## گوسفند

گ گاهی که به چشمهای غمگینت فکر می‌کنم، بغضی مرا  
می‌گیرد  
و و آنگاه که کله و پاچه ات را زیر پوششی شفاف می‌بینم، دلم.  
س سیخی از جگر کباب شده ات، کم خونیم می‌گیرد.  
ف فردا که پرسبی، چرا قربانیت کردم، زبانم می‌گیرد  
ن نگون بخت از آنم که نادانی، ناتوانی، نگرانی و نیازم اوج  
می‌گیرد  
د دیده بصیرتم کو؟ آنگه که خون جلوی چشمم را می‌گیرد.



## لاون

ل	لحظه ها با تو سخن می گویند
ا	اهل دل در تب تو می سوزند
د	دست یاران غریب، دست تو را می جویند
ن	نکته اینجاست که آسان گنهد می شویند

توضیح : گنه شستن به صورت ایهام با دو معنی ممکن آمده است، کنایه از غیبت کردن که گفته اند با غیبت نا روا گناه مسلمان پاک می شود . یا نوید الهی که کار خوب، کار بد را پاک می کند



## لادن

ل      لطف تو شادم بکرد، روزهای رفته را زنده نمود  
ا      آرزو هایی که بر تو داشتم، در صورت زیبای تو رخ می نمود  
د      دیدن لبخند تو، یک رنگی ات، امید و عشق باقی ات، تا بیکران  
     ره می گشود  
ن      نسبتی با گل ببستی در طراوت، نسبتی با نور در راه هدایت،  
     یار خیرت می ستود.



## لادن

ل      لطف تو شادکرد روزهای رفته را احیا نمود  
ا      آرزوهایی که بر تو داشت قلبم وه چه خوش در صورت  
         زیبای تو رخ می نمود  
د      دلگشا لبخندت از یک رنگی و عشق و امید بر دلم تا بیکران  
         ره می گشود  
ن      نور بودی درهدایت یا گل ناز بهشت؟ یار ما خود را ستود  
         چون که نیکت آفرید

توضیح: این قطعه به ذوق همسر لادن نوشته شده است.





لاله

لحظه هایی خواهد آمد که ترا در نورگیرد	ل
آه اگر در عیش مانی، ناگهانی، غفلتت در خویش گیرد	ا
لطف حق را دیده بان باش تا ترا در سایه گیرد	ل
همتّی کن تا که وجدان در وجودت ریشه گیرد	ه



## لبنان

ل لباس تمدن و فرهنگ قامت ترا زبید  
ب به قلب سیبهای تو خون صبر و صمود می ریزد  
ن نه من، که همه عالم، قهرمانیت ز دور می بیند  
ا اسیر عشق تو، در همه جا ترا "وطن" بیند  
ن نه محمد که موسی و عیسی، سنگ بنای مجددت یکی یکی  
چیند



## لیلا

- ل لایق بشو تا راه خود پیدا کنی
- ی یک یک مخاطبهای خود، لیلا کنی
- ل لؤلؤبکن این درک خود، تا مردمان شیدا کنی
- ا از دستهای زنجیرها کی واکنی؟



## لیلة القدر

ل	لیلة القدر من، ای لیلی گمگشته من
ی	یوسف پاک، ولی تارک روح و سر من
ل	لاله‌ی یک شبه پژمرده و داغ دل من
ه	تُرک تازی که ازو ریخته بال و پر من
ا	آرزوهای درازی است به روز و شب من
ل	لحظه‌هایی است پر از نور، روان از بر من
ق	قدرهایی است که مجهول رود از کف من
د	دردهایی است ز حسرت، که شود با دم من
ر	روز بر پایی عدل است که شده باور من



## مادر

مرا موهبت هستی تو بودی	م
امان خاطرَم، در ترک هر سستی تو بودی	ا
دلیل و رهنمایم بهر هر فنی تو بودی	د
رواق همّتَم، در تیز دستی ها تو بودی	ر



## ماهواره

- م      مرا از آن طرفها هم خبردادی
- ا      از انواع تمدن‌ها، تفکرها، و بی دینی و دینداری!
- ه      هلال مه به زیر سایه‌ات قرص وجودم شد
- و      وجودی خسته و تنها و ذکری: "کاش خوبی بیش از این  
می‌شد!"
- ا      امانم داده‌ای از راه دور، قبل از حضور
- ر      روان عالمانی که ترا بالا – بالا کردند، نورباران باد
- ه      همایش را چه ارزانم نمودند، یادهاشان شاد.



## محمدین

- م معرفتی می خواهد قدرشناسی از قهرمانان، مجاهدین، فدائیان  
ت تأملی می خواهد توده شناسی، حق خواهی از سپاهیان  
ت تاریخ مشوش تا به ما رسیده، به چهره اش چه تیغها خورده از  
یزدیان  
ح حاصل خوبی نه جاه نه نام، که در علم و عمل ونیت گیرد  
پایان  
د دینداری و دولتمردی در وصلت نا مبارک خود چه خونها  
ریخت از قربانیان  
ی یا برده شو و گرده ده، یا بنده ای باش عامل در تغییر آدمیان



ن  
نگر به اسوهی زنان معصومه حکیمی نکوکار بود و  
فخر ایرانیان





محرم

محزون كندم سال جديد قمری	م
حسرت هلهله جشن به دل دارم و رنجی ابدی	ح
رهزن عقل به غارت ببرد، خوش هدفی	ر
رونق علم برفتد به همه بی خبری، بی ثمری	ر
ماه من کی به قیامی كندم شاد؟ خدایا مددی	م



## محسن

می دانی، که خدا، دوست دارد محسنین را ؟	م
حب حق یاریت کرده تا بیایی بهترین را	ح
سایه و حامی مهجوران و محرومان، طرد کردی مجرمین را	س
نام تو مذکور در قرآن، حفظ کن محبوب رب العالمین را	ن



محمد

مستت نکرده باشد قدرت بی انتهاء	م
حرمت حق نگه دار، ظلم مکن تو امضاء	ح
منصف اگر نباشی، ظالم کنی تو ارضاء	م
محوت کند زمانه، حدت گذارد اجرا	م
دینت مراست دردی، درمان مکن تو اخفاء	د

توضیح: وقتی دانستم محمد قاجار بیست هزار چشم از اهل کرمان در آورد



محمود

مانده در راه نمائی که به مسکین مهربانی	م
حامی یار بمانی که حمیم و پاسبانی	ح
مانع جور که جز تو؟ که حلیف زیرکانی	م
وادی عشق به آبادی بدل کن و تودانی که توانی	و
دانش و دین ز عمل رنگ پذیرد، توز نیکی به خدایم برسانی	د



مدرسه

م	مهار کن سرکشیم، مسیر ره باز نما
د	درام زندگی من، به قصه ها شاد نما
ر	رموز رستگاری به طالب فاش نما
س	سلیم کن سلوک من، اهرمنم رام نما
ه	همای همتم ده حماسه ها ساز نما



## مرئضی

م	محبت کشش را به کوشش بدل می کند
ر	رضایت، همه تلخی زندگی را عسل می کند
ت	تأسف زمان خوشی را هدر می کند
ض	ضرورت حلال و حرامت عوض می کند
ی	"اناالحق" رها کن که خودبین به تنهایی خود ضرر می کند



مرگ

م  
مرا از تو گریزی نیست لیکن  
ر  
رهی یابم که در دلها بمانم  
گ  
گرانباری گذارم که تا اوج رهسپارم



م  
ر  
ی  
م

مثل یک روح در دو بدن، پیوند زندگی بستیم  
رفت بیگانگی از دلمان، در اتحاد همدستیم  
یورش جهل ظالمان دیده، با موج خشم در جنگیم  
محوهرگز مباد چشم امید، زانکه در پناه حق هستیم





## مسیح

م	مانع ظلم گر شوی، پسر، مَلِک، پدر شوی
س	سایه شرّ رمان کنی، عَلَم به درکِ به شوی
ی	یار خدا اگر شوی، رسول حق، به حق شوی
ح	حامل روح او شوی، تو در زمین صنم شوی



مصطفی

م	مرا مسحور حسن ظنّ خود کردی
ص	صفا دادی به جانم، عقده هایم را توحل کردی
ط	طواف روح را بر کعبه هستی طلب کردی
ف	فراسوی زمان رفتی، وخیر پر ثمر کردی
ی	الا در لشگر انسان فتوت را علّم کردی



## معاد

م	مرا آزارد این فکر قیامت، از درون ریزم
ع	عیان گویم : نمی خواهم که بعد از مرگ برخیزم
ا	ابایی نیستم از گفته و کرده که با وجدان و درویشم
د	دلم گوید به خون و ناله و نجوا: نمی خواهم خدای منتقم بینم



مقصود

ماهرانه همدلان را جمع کردی	م
عاشقانه دل به ره پیوند کردی	ع
صادقانه داستانهای گذشته، نقل کردی	ص
واصلانه، در دعایت از شرائط نقد کردی	و
مادرانه صورت خود را منور با گل لبخند کردی	م
همرسانه کار کردی، خدمتی بر مردم در بند کردی	ه



## معلم

مرا با خود به شهر روشنی بردی	م
عیان کردی، ز غفلت‌هام، غم خوردی	ع
لباسی از زر عقل و تقکر بر تنم کردی	ل
لطیفش کرده ای با مهر درسم را، چه مشکل‌ها که حل کردی	ل
مسائل را توشرحش داده وز بار مصیبت‌ها تو کم کردی	م



## معین

م	مظهر مهربانی است، نگاه پر رمز تو
ع	عبرت جاودانی است خنده‌ی بی قهر تو
ی	یأس، دور از توباد، سعی پایست تو
ن	نصیب نام خوبت، شأن پر از قدر تو



ملیحه

م	مهری که ز عشق حق به دل جای گرفت
ل	لطفی بشود به خدمت خلق، چنین اش بسرشت
ی	یُمّنی که وجود تو از آن یار گرفت
ح	حُسنی بشود به سیر در راه بهشت
ه	هَمّت آن کوه شود، ز عشق حق بار گرفت



## منصوره

م	منطق خود بازگوی
ن	نردِ سخن باز جوی
ص	صحبت اشراف پوی
و	وحدت اَمّت بجوی
ر	ریا ز دلها بشوی
ه	همره حق شو، به خوی





م من آن زمان که با تو آشنا گشتم، نشاط باران بود  
ن نسیم با تومی آمد، به نور جمالت، کوچه مان چراغان بود  
ی یمین ویسار را نه فاصله ای، نه فصلی، هماره بهاران بود  
ر رفت آن زمان، تو رفتی، امید زخم خورده ام چه نالان بود



مورچه

- م متفق باهم، همه در کار، به کول هر کدام یک بار
- و وزیری، کارگر، عامل، وحس جوشش و پویش جمع را شامل
- ر رسته ای از خود پرستی، دائماً در جمع هستی
- چ چهره ات با آن ظرافت، جوهرت، مغزت، و شاخک هر کدامی  
یک حکایت
- ه همت در نوع پرستی، از حریمم خوش گذشتی، بار بستی .



## موسوی

م مهر تو به دلدار، به دیدار هدف داد  
و وام تو به قلبم، پیمان اثر داد  
س سحر تو به دوران پیغام دگر داد  
و وضعت به صلابت میدان عمل داد  
ی یعنی به ره حق، جرأت به جگر داد



## موش

م      ما تو را اسیر خود کردیم، به آزمایشگاه بردیم  
و      و زندگی تو را فدای سلامت بشر کردیم  
ش      شریک تجربه عالمان شدی در نجاتمان، عذر ما بپذیر



## مولانا

م مبارک باد بر تو تاب و چرخش، رقص پایت  
و واز خود رستن و "بیخود" شدن از شاهکارت  
ل لباس تنگ را از تن براندی، سبک کردی تودر پرواز بارت  
ا امانت دار اسرار کریمان، شده گویا به حکمت با توهرچه  
درگذارت  
ن نکو "تغییر" را فریاد کردی، تفکر را روش دادی، خدایت  
پاسدارت  
ا از آن آتشگه دل زنده گشته، نورگیریم، همه خلوتنشینان وام  
دارت



## مونا (۱)

م	مضطر نشوی هرگز، زخمی زنی بر کس
و	وصفت ز گذشته به، گر تکیه زنی بر حق
ن	نیکو بنما پندار، صافی شودت رفتار
ا	اصلت، پر گوهر شد، گل پاک نما از خار



## مونا (۲)

م	مراد تو همواره منظور باد
و	ورود تو پیوسته مذکور باد
ن	نفاق وریا از دلت دور باد
ا	امانت، متانت بر آن قامتت هاله نور باد



## مهدی

م	مردانگی آن نیست که از کدام تباری
ه	همت همه آنست که فتوت بنمایی
د	داد و دوستی و علم برای همه خلق بخواهی
ی	یمن ایمان، کارخوبان، نیک ستایی





## مهران

م	میثاق محبت که تو بستی به کجا رفت؟
ه	هر روز درین فکر، چرا از بر ما رفت؟
ر	روزی به خود آیی، ببینی که چه ها بر سر ما رفت؟
ا	اکنون که "جوانی" پی آزادی ما رفت،
ن	نغمه‌ی حسرت، روزان و شبان تا به کجا رفت



## مهری

مصیبت بود دوری دوستان	م
هراسانم از رنج این داستان	ه
رجوعی دگر بار کرد، ار زمان،	ر
یکایک در آرم، زیر چتر امان	ی



ماندی در راه چرا؟ اشک ز چشم پاک بکن	م
همتت خفته چرا؟ نغمه ز خود ساز بکن	ه
شرط در مهر چرا؟ گره ز دل باز بکن	ش
یکه تازی ز چه رو؟ جمع ز خود شاد بکن	ی
دیده‌ی تنگ چرا؟ دیده به حق باز بکن	د



مها  
..

م	مرا از تو جز خاطرات نیکو نیست
ه	هماره، متین بمانی، به سوی خوبی پیش
ی	یقین، نگین جمع بمانی، چوپر شوی در خویش
ا	اسیر درد نمائی، فرازهایت بیش



## مهین

م      مرا درسی از آن همّت، از آن راه پر از غم  
ه      همیشه جلوه ای بودی زیک کوه مقاوم، درختی برگهایش سبز  
و درهم  
ی      یار ماندی و عجب یارانه ای دادی تو در ره  
ن      نور حق در قلب تو جاری است، هم چنان در موج تن زن



## یسرا

مکتب و مجلس و محفل ز وجودت خرم	م
یأس تو، ره به امید برد، همره ذهنی روشن	ی
تیرگی رخت ببندد ز مسیرت، مضطر	ت
راستی خود بنماید و شجاعت به خلوصی پر بر	ر
امن خاطر چو شود جمع، یقینت محکم	ا



## نادره

نصرت حق یاورت	ن
امن و امان هم‌رمت	ا
داد و وداد منطقت	د
راه نجات بر سرت	ر
همّت و هوش قسمتت	ه



## نازیلا

نگفتی راز آن چشمان غمگین	ن
امان از این جهان! تنها تو منشین	ا
ز دیگر قهرمانان نکته برچین	ز
یکی دفتر نویس از گفته گلچین	ی
لبت بی مُهر باد، لبخند شیرین	ل
الا، آینده را بنگر نه تلخیهای دیرین	ا





## نبوت

ن	نمان بی خبر از نظرهای عصرت
ب	بشو آگه از نقش و تقدیر نفست
و	ولایت به نیکی نما تا بماند تپشهای قلبت
و	وصیت نه تحمیل بر دیگران بعد مرگت
ت	تعصب رها کن تو در کار عقلت



ن

ن نصیب خود کنی خوبی ز دنیا

د دلی را گر نلرزانی، زغمها

ا ازین احساس و قلب پر محبت، روی از این زمین تا آسمانها



## نرگس (۱)

ن	نکته ای را باز گویم تا بدانی
ر	راه ها آسان شود با نکته دانی
گ	گر گذر کردی به بشکسته دلی یا سرگرانی،
س	سبز کن دشت دلش را با حمایت، مهربانی



## نرگس (۲)

ن	نگارینم نگاهش چلچراغ است
ر	روان پاک وشفافش پناه است
گ	گزیده جویی اش، ورد زبان است
س	سراغ خانه اش رفتم، بگفت ساکن به جان است



## نسیم

ن ناصحان پند دهندت که نسیم وار، بگذر  
س سر فرازم که بگویم، چو نسیم زود مگذر  
ی یاد کن از عشق و پیوند، یاد کن از مرگ و غیرت  
م مصلحت باشد که دائم، بهترین گیری تو عبرت



## نگین

ن      ناز شستت ناله کم کردی به دوران  
گ      گوی سبقت بردی در نرد حریفان  
ی      یاوه گویان را دهان بستنی چه حیران!  
ن      نیت خیر و عمل آور به میدان



## نماز (۱)

- ن نیاز من، ز تنهایی بریدن. ز عالمهای دیگر خوشه‌های لطف  
چیدن
- م میان قلبی از حرف، صد معنی سپردن، به اعمالی، ز دنیایی "  
تویی مسلم " شنیدن
- ا از او گفتن، واز او مستقیماً راه جستن، ز گمراهی و مغضوبی  
رهیدن
- ز زمان را شاهد وصلت نمودن، و خود را در حضور دوست  
دیدن



## نماز (۲)

ن	نالہ کم کن از نیازت، در بر حق، در نمازت
م	مستی و پستی ز سر نہ، روح را آزاد کن اندر نمازت
ا	امتحان کن قدرتت را، خویش را بر ترک دنیا آشنا کن در نمازت
ز	زین عمل نظمی بر آور، بر رهی سوی خدا تنها، ولیکن با جماعت در نمازت





## نورا

ن      ننگه دار اسرار را تا سلامت بمانی  
و      وسیله بشو بهر خیر، تا سر افزا ز مانی  
ر      روانت پر از نور باد چون که با حق بمانی  
ا      اگر عقل و دل، اصل گیری، در اعماق هر دل نشینی، به خاطر  
بمانی



## نوروز (۱)

ن نیاز ما به نو شدن، جلوه دهد به هر بهار  
و وسیله ای است نو شدن، به فکر در عشق و جمال  
ر رویه ای بنا بنه، بَرَد تو را سوی کمال  
و وکیل تو خدا شود، هر آن دهد ترا پیام  
ز ز آن پیام زنده شوی، مسیح تو، روح شباب



## نوروز (۲)

ن نیرویی گیرم دوباره، تا کنم تدبیر و چاره  
و وز نو پردازم حقوقی، تا شود زنده اصولی  
ر روز روشن پیش رویم، نهضت و الهام سویم  
و وای اگر اسباب بهروزی نجویم  
ز زار گردم، در خیانت در حق خود، من اسیر خاک گردم



## نوشین

ن نصیب تو از عشق این وفا داری  
و وفای تو در وصل، عین دلداری  
ش شکیباییت دل انگیز و شیداییت  
ی یکی معشوق، و هم عاشق در بحر هواداری  
ن نگارش علت هستی است، از فرط فداکاری!



## نهال

ن	ناز و نیاز هر دو با هم به
ه	همدم و همسفر هر دو با هم به
ا	اهل دل باش و راز دار، هر دو با هم به
ل	لطف سخن، حرف خوب حساب هر دو با هم به



نوشتا

ن	نام تو پر از بار ، در معنا زیبا
ی	یعنی آن کس که بود در فهم، کوشا
و	و از برای درک حرف، طرز ننگه در حد اعلا
ش	شکر حق گر دور مانی از بلا وز کار بی جا
ا	اصل و وصف با تو ماند شاد و پایا



و وجودت، پر از خاطرات رنگارنگ  
ج جان تازه دهی، و امید جوانه، به خسته‌ی دربند  
ی "یقین" تو نجات شودت ز دام هر نیرنگ  
ه هستی تو، معجزه‌ی خدا، جلوه نما رنگ به رنگ  
ه همتی تا حرف خدا شوی، آیه شوی، آب کنی تو قلب سنگ



### وحدہ

ۛ

و	واسط خیرات شو
ح	حاکم به عقل و ذکاء
ی	یاور مظلوم مان،
د	دلبر جانانہ خواہ
ہ	ہستی خود اسوہ کن، نور خدا در زمان





## وطن

و وصل و وحدت شد میسر در پناهِت  
ط طعنهء دشمن نشد نقص جمالت  
ن نغمهء آزادگی خوان، تا بر آرد قهرمان خاک پاکت



## ولی

و  
ل  
ی  
ی

وای اگر "ولی" دوستان نشوی  
لبِ الباب و هم‌رهان نشوی  
یک عمر یار شایسته ام بودی، آرزو  
یک لحظه هم که شده، تو، ز حق جدا نشوی



## ادی (۱)

- ه هژبر تیزپایی را به زندان گر کشیدی
- ا از او جز سلطه بر نفسش نبینی
- د درون تنگی و تاریکی سجن، توهستی بخش عالمها بینی
- ی یکی رهبر شوی بر قلب مردم، به مجلس گر به حق گفتن  
نشینی



## بُدی (۲)

ه همیشه حد ننگه دار، گمکرده ره، به ره آر  
ا امین شو در هدایت، پر از نفوذ نه سربار  
د دلیل گمرهان شو، زعشق حق تو سرشار  
ی یقین ندان تو "موهوم"، سر از خرافه بردار



## هَدی

ه      همایون باد، وحی ات بر روانم  
ی      دوی دردها، آرام جانم  
ی      اصالت ده که تا ریشه دوانم و شاخ و برگهای سبز را بالا  
         کشانم



۵ ،

- |                                   |   |
|-----------------------------------|---|
| هدایت الهی، عقل و وقار آورد       | ۵ |
| دشمن بد مستِ جهل، حقد و دمار آورد | د |
| یاسر مردم شدن، عشق و ثبات آورد    | ی |
| هاله‌ی معنویت، نور و جمال آورد    | ه |



## هرمین

ه هر زمان هراسیدی، به یادآر، معجزه را  
ر راه سنگلاخ و تنهایی، در نظر آر حوصله را  
م متوکل به جهان بخش این عالم، حل نمای مسأله را  
ی یاری کن به یتیم، تا بگذراند این مرحله را  
ن نیک بختی، ز رشد مستمر است، به بلندا رسان تو مرتبه را



## هستی

ه      هر وقت به یادم آیی، امید و شوق آری  
س      سرشاری از مودت، پر بار از تمدن  
ت      ترک ترا نخواهم، در لحظه‌های زیبا، معنا به جا گذاری  
ی      یک معنی از تو در من، یک معنی ات خدایم، طرحی ز کل  
         هستی . بگو که تو که هستی





## همسایه (۱)

همواره، امنیت مرا شادان به کویت می‌رساند	ه
مست از محبت، عشق لبخندت به سویت می‌کشاند	م
سوزی است تنهایی، ولی، یاد چراغ روشنیت گرم نمود	س
آرام جان خسته ام بودی، مشورت با تو، گره‌ها می‌گشود	ا
یاد آن همسایه‌های خوب، هم‌تم را چه مدد می‌داد	ی
هدیه از حق بود آن سایه، که بهر زندگی من را سبب می‌داد	ه



## همسایه (۲)

ه همتی تا سایه‌ی انصاف را خوش گسترده، درک را بهتر کند  
م مهربانی را به تأمین حقوقم پرورد، درد من کمتر کند  
س سودجویی، سورها، شب زنده داری، عریده ها را به شب کمتر  
کند  
ا ای خدا رحمی، بده فهمی که این همسایه آدم‌تر شود  
ی یاد خودخواهی و آزارش، آرامم گرفت، با توکل زندگی ایمن  
شود  
ه هرکسی شادی او با درد ورنج دیگری حاصل شود، ظالم  
و مجرم بود



ه هر کسی همدل شد و همره، در این مشکل سفر  
م مصدر شادی شده انوار وصلش همهم  
س سردی حرمان به حرفش گرم گشت اندر دلم  
ر راضیم تا خوانمش تا آخرین دم "همسرم"



## بگلاس

ه	همیشه در کنارم، پیامت هست در گوشم که این دم نیز بهتر بگذرد باهم
م	مرا دستت بود قدرت، مرا، از عشق، از آنست بود همت
ک	کمال خاطرات خوش، صدای قهقهه با هم، و قطع حرفهای هم،
ل	لبم را پر تسم می‌کند، و قلبم را پر از تابش، تپش در شب
ا	ای یار، کلاسم سوت و کورست بی وجودت، معلم در سکوتست بی حضورت
س	سبک کن بار رابا مهر و شوق، بال بگشا و تا اوج خودی پر



## بہوطن

ہمتی تا قلب من با قلب تو ہمدل شود	ہ
مہلتی تا راہ من با راہ تو ہمسو شود	م
وصلتی تا خون من در خون تو جاری شود	و
طیبتی تا کشورم، پر گنج انسانی شود	ط
نسبتی کہ خوبی این دیر غالب، ظلم و شر فانی شود	ن



هوا

ه هر نفسی که می‌کشم، در دو شش، سیصد هزار سلول کار  
می‌کند  
و پنجاه تریلیون سلول، نیرو می‌گیرد، زباله را پس می‌دهد  
ا آیا هوای این دارم که چهل میلیون سلول تشنه مغزم را غذا  
دهم؟

۱- گفته اند در قسمت خود آگاه مغز چهل میلیون سلول فعال است .



## هوشمند

- ه هراسی ندارد و نومیدی از خود براند.
- و وجودی است پویا پر از پرسش و نکته ها را چه خوش پروراند
- ش شعوری است جويا، اهداف را سوی وحدت کشاند
- م مشاڪل شناسد، صبوری بداند، و حق را به کرسی نشاند
- ن نگاهش به ژرفا، نظامی چه اعلا، فر آورده خود به مردم رساند
- د درد مردم که بیند، نقش درمان پذیرد، و خود از اسارت رهاند



## یاسمن

یاد کن آن لحظه‌های تلخ را تا ره به تو روشن شود	ی
اصل کن بر خود وفا با دوست را، تا عشق محکم‌تر شود	ا
سعی کن بر درک بهتر تا قدم هایت به کوی حق شود	س
محو کن روح تکبر، تا مبدا فهم اسیر تن شود	م
نیروی خود را جهت ده تا مبدا سیروراحت کج شود	ن





## یاسین

ی یاد آر، مبتلایان در انتظار خیر اند  
ا اصلی است که اصیلان سوی خدا، به سیر اند  
س سحری است عالمان را، از دور، گر به دیر اند  
ی یُمنی است اهل حق را، حتی اگر ز غیر اند  
ن نصر آر و اصل آرا، اهل دلان به خیر اند



## یوسف

ی یادِ آن روز که از خود بشدم، خویش به دست دادم  
و تو بشکسته دلم را بگرفتی و شدی همرازم  
س سایه ات ماند و تورفتی و پیامم دادی، خوش نگر این نعمت  
ف فرصت داد خدا، که درین چند نفس، گاه اُسوه باشی گاه  
عبرت